

ویژه مسئله زنان

بولتن شماره ۹

مهر ۱۳۷۶

شرکت پژوهشی پیام پیروز

(شماره ثبت ۱۱۷۲۹۰)

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

در این شماره

- حقوق به رسمیت شناخته شده زنان در سطح جهان / ۳.....
- آیا سرنوشت زن را ساختار بدنی او تعیین می‌کند؟ / ۸.....
- وضعیت زنان در قوانین داخلی / ۱۰.....
- برداشتهای نادرست از مفاهیم زیبایی، زنانگی و عشق / ۲۱.....
- ضرورت تلاش مستقل زنان برای احقاق حقوق خود / ۲۸.....

فرصت برابر
یک حق است
نه امتیاز.

حقوق به رسمیت شناخته شده زنان در سطح جهان

«اعلامیه جهانی حقوق بشر» بر اصل جایز نبودن تبعیض تأکید دارد و اعلام می‌دارد که تمامی افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند، از لحاظ مقام و منزلت و حیثیت و حقوق یکسان می‌باشند و می‌توانند از تمامی حقوق و آزادیها بدون هیچ‌گونه تمایزی، از جمله جنسیت، بهره‌مند شوند. اما علی‌رغم منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی و دیگر مصوبات سازمان ملل متحد، اعمال تبعیضات علیه زنان، در کشور ما همچنان ادامه دارد. تبعیض علیه زنان، ناقض اصول برابری حقوق و احترام به شخصیت بشر و بارفاه خانواده و جامعه سازگار است و از کامیابی و موفقیت نهادهای اجتماعی ممانعت می‌کند و مانع شرکت زنان در شرایط مساوی با مردان در زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در کشور خود می‌شود. از شکفته شدن و کمال استعدادهای نهانی زنان در زمینه خدمت به کشور و بشریت جلوگیری می‌کند. توسعه و پیشرفت کامل یک کشور و رفاه جهانی و برقراری صلح، به شرکت یکپارچه و برابر حقوق زنان و مردان در تمام زمینه‌ها بستگی دارد. نقش زنان در ایجاد رفاه جامعه، تربیت کودکان، و پیشرفت جامعه، یک نقش عمده و کلیدی است و ضروری است که مساوات میان مردان و زنان در تمام عرصه‌های خانوادگی و اجتماعی تحقق پذیرد و از این رو باید اصل تساوی حقوق زن و مرد، در سطح جهانی، در قانون و عرف، به رسمیت شناخته شود، تضمین شود و بدون هیچ بهانه و اعمال محدودیتی به اجرا درآید. در اینجا به حقوق اساسی زنان که در سطح جهانی و از سوی نهادهای معتبر بین‌المللی و سازمان ملل متحد به رسمیت شناخته شده است نظری می‌اندازیم. برای آشنایی بیشتر با حقوق به رسمیت شناخته شده جهانی برای زنان، ضروری است که به مواد و اصول «کنوانسیون رفع کلیه تبعیض‌ها، علیه زنان» (مصوب ۱۸ دسامبر ۱۹۷۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد) و «اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زنان» (مصوب ۱۹۷۵) نگاهی انداخته شود.

۱- تبعیض جنسی و اساس مقابله با آن

ماده ۱ «کنوانسیون رفع کلیه تبعیضات علیه زنان» (مصوب ۱۹۷۹) توضیح می‌دهد که «واژه تبعیض علیه زنان» در این کنوانسیون به معنای قائل شدن هرگونه وجه تمایز، استثناء یا محدودیتی براساس جنسیت است که در مورد به رسمیت شناختن آزادی‌های اساسی زنان، رعایت حقوق بشر، و تساوی حقوق زن و مرد، خلل و آسیب وارد سازد. ماده اول «اعلامیه جهانی رفع تبعیض از زن» (مصوب ۱۹۷۵) اعلام می‌دارد که این‌گونه تبعیض‌های جنسی، امری است غیرعادلانه و تجاوزی است به حریم شأن و مقام انسانیت. ماده دوم «کنوانسیون» تأکید دارد که برای رفع تبعیض علیه زنان، باید اصل مساوات زن و مرد در قوانین اساسی یا سایر قوانین، همچنین وضع قوانینی در جهت تثبیت حقوق زنان گنجانده شود و تمامی مقررات کیفری و قوانین و مقرراتی که تبعیض علیه زنان را در بر دارد، فسخ شود. ماده دوم «اعلامیه» تأکید دارد که باید تمامی تدابیر و اقدامات لازم، برای احیای عرف و عادات و مقررات و اعمالی که نسبت به زنان جنبه تبعیض دارد، صورت

پذیرد. ماده هفتم «اعلامیه» اشاره دارد که باید تمامی مواد مربوط به قوانین جزا که تبعیضاتی علیه زنان روا می‌دارد، لغو شود. ماده ۵ «کنوانسیون» ضروری می‌داند که دولتهای عضو، به منظور از بین بردن تمصب‌ها، سنت‌ها و روشهایی که مبتنی بر طرز فکر پست‌نگری یا برتری فکری جنسیت می‌باشد، در جهت تغییر الگوهای اجتماعی و فرهنگی رفتار و مناسبات مردان و زنان عمل شود. همچنین در جامعه و خانواده، درک صحیح از وظیفه اجتماعی و فرهنگی رفتار و مناسبات مردان و زنان عمل شود. همچنین در جامعه و خانواده، درک صحیح از وظیفه اجتماعی مادر و مسؤولیت مشترک مرد و زن در پرورش و تربیت کودکان، بوجود آید و رشد یابد. ماده سوم «اعلامیه» نیز تأکید دارد که باید اقدامات و تئوری‌های پرورش افکار همگانی و سوق دادن آمال ملی در راستای ریشه کن کردن تبعیضات و امحاء عرف و عادات و کلیه رسومی که موجب تحقیر زن می‌شود، اتخاذ شود.

۲- سوء استفاده جنسی از زنان

در واقع سوء استفاده از زنان و کودکان، وسیله‌ای برای سوء استفاده‌های جنسی، شکلی از «بردگی» است.

ماده ۶ «کنوانسیون» اعلام می‌دارد که دولتها باید اقدامات مقتضی به منظور جلوگیری از سوء استفاده از زنان را انجام دهند. ماده هشتم «اعلامیه» نیز اشاره دارد که باید با هرگونه معامله در مورد زنان و بهره‌برداری از فحشاء زنان مبارزه کرد. در ماده سوم «مقاوله‌نامه بین‌المللی» راجع به تأمین حمایت مؤثر، علیه معامله جنایتکارانه موسوم به «خرید و فروش سفیدپوستان» (مصوب ۱۹۰۴)، دولت‌های امضاء کننده متعهد شده‌اند که اقدام لازم برای شناسایی و مقابله با اشخاصی که زنان و دختران را اجیر می‌کنند و برای فحشاء به کشورهای دیگر می‌برند، به عمل آورند و چنین زنان و دخترانی را به وطن اصلی خود برگردانند. در «قرارداد بین‌المللی درباره جلوگیری از «خرید و فروش سفیدپوستان» (مصوب ۱۹۱۰) هرگونه سوء استفاده از زنان به منظور اشاعه فحشاء جرم شناخته شده است. ماده اول «قرارداد» تأکید دارد که هرکس برای انجام هوی و هوس دیگری، زنی را ولو با رضایت خودش باشد یا دختر صغیری را برای فسق، اجیر و جلب یا از راه عفت منحرف سازد، باید مجازات شود و ماده دوم «قرارداد» اشاره دارد که هرکس برای انجام هوی و هوس دیگری به وسیله فریب، زور و تهدید یا هرگونه وسایل جبریه دیگر زن یا دختر بالغی را برای فسق، اجیر و جلب یا از راه عفت منحرف سازد، باید مجازات شود. همچنین در ماده دوم «قرارداد بین‌المللی الغاء خرید و فروش نوان و کودکان» (مصوب ۱۹۲۱) دولتهای امضاء کننده قرارداد موافقت کرده‌اند، برای شناسایی و مجازات افرادی که زنان یا کودکان (اناث و ذکور) را مورد معامله قرار می‌دهند، اقدامات لازم را انجام دهند. همچنین در ماده ۱ «قرارداد بین‌المللی در مورد جلوگیری از معامله نوان کبیره» (مصوب ۱۹۳۳)، تأکید شده است که «هرکس برای شهوترانی دیگری، زن یا دختر کبیری» را ولو با رضایت خودش برای فسق در مملکت دیگری اجیر و جلب یا از راه عفت منحرف سازد، باید مجازات شود. شروع به ارتکاب جرم، نیز قابل مجازات می‌باشد و همین‌طور عملیات مقدماتی ارتکاب جرم نیز در حدود قوانین قابل مجازات است». همچنین در «قرارداد تکمیلی منع بردگی و برده‌فروشی و کارهایی که مشابه بردگی است» (مصوب ۱۹۵۶) اشاره شده است که برخی، از رسوم و سنت‌ها، مشابه بردگی است و باید در سراسر جهان منسوخ شود. در ماده اول این

«قرارداد» (قسمت ج) - این گونه کارها را، شامل هرگونه رسومی می دانند که به موجب آن : ۱- والدین یا قیم یا کسان و یا شخص یا عده ای دیگر، زنی را بدون این که وی حق استکاف داشته باشد ، به شخص دیگری وعده دهند یا به زوجیت او درآورند و در ازاء این امر، مبلغی وجه نقد یا جنس دریافت کنند. ۲- شوهر یا اقوام شوهر یا طایفه شوهر حق داشته باشند، در مقابل اخذ وجه یا به طریق دیگر، زن را به دیگری واگذار کنند. ۳- زنی پس از مرگ شوهر به شخص دیگری به ارث برسد. همچنین در ماده دوم این «قرارداد»، دولت های عضو، متعهد شده اند که حداقل سن مناسبی برای ازدواج معلوم کنند و ترتیبی بدهند که طرفین ازدواج به آسانی بتوانند در برابر مقام دولتی یا مقام روحانی، رضایت خود را بیان کنند و مراسم ثبت ازدواج را بر پا سازند.

۳- ملیت و تابعیت

- ماده ۹ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه» تأکید دارند که باید زنان در مورد کسب، تغییر، یا حفظ تابعیت و ملیت خود، دارای حقوق برابر با مردان باشند. ازدواج با مرد خارجی، تغییر ملیت شوهر در دوران ازدواج، نباید به خودی خود، بر ملیت زن، بی وطن شدن، سلب تابعیت از وی، یا تحمیل تابعیت شوهر به وی، اثر بگذارد.

۴- آموزش و پرورش

- ماده ۱۰ «کنوانسیون» و ماده ۹ «اعلامیه» تأکید دارند که به منظور رفع تبعیض علیه زنان، در زمینه آموزش و پرورش، و تضمین حقوق مساوی دختران و زنان (مجرد و متأهل) با مردان، در فراگیری دانش و تحصیل در همه سطوح، باید اقدامات لازم، بویژه در موارد زیر اتخاذ شود:

الف - ایجاد امکانات و شرایط مساوی با مردان در انجام تحصیلات در مؤسسات علمی و فرهنگی و مدارس حرفه ای فنی و دانشگاهها، و دریافت مدارک تحصیلی از مؤسسه های آموزشی تمامی رشته ها و در تمامی سطوح، چه در شهر و چه در روستا.

ب - انتخاب دوره های آموزشی نظیر دوره های مربوط به مردان، با امتحانات و کادر تعلیماتی و لوازم تجهیزات فنی مشابه.

ج - از بین بردن هرگونه مفهوم کلیشه ای از نقش زنان و مردان در کلیه سطوح و اشکال مختلف آموزشی، بویژه از طریق تجدید نظر در کتابهای درسی و برنامه های آموزشی مدارس.

د - امکانات مشابه با مردان، به منظور استفاده از بورسهای تحصیلی و مطالعاتی و سایر مزایای تحصیلی.

ه - امکانات مشابه با مردان برای اجرای برنامه های مربوط به ادامه تحصیل و سوادآموزی بزرگسالان و کاهش هرچه سریع تر شکاف آموزشی موجود بین زنان مردان.

و - کاهش تعداد دانش آموزان دختری که ترک تحصیل می کنند و تنظیم و اجرای برنامه هایی برای دختران و زنانی که قبلاً ترک تحصیل کرده اند.

ز - امکانات مشابه با مردان برای شرکت فعال زنان در امور ورزشی و تربیت بدنی.

ح - دسترسی به اطلاعات علمی به منظور تأمین بهداشت و رفاه و سلامتی و تندرستی خانواده.

۵- حقوق سیاسی

در ماده ۷ «کنوانسیون» و ماده ۴ «اعلامیه» تأکید شده است که به منظور رفع تبعیض علیه زنان، در زندگی سیاسی و اجتماعی کشور، و براساس تساوی حقوق زن و مرد حقوق زیرین برای زنان تأمین شود:

الف) - حق شرکت در تمامی انتخابات و همه‌پرسی‌ها و ورفراندوم‌های عمومی. واجد صلاحیت بودن برای انتخاب شدن در تمامی انتخابات عمومی، برای تمام ارگانهای منتخب مردمی.

ب) - حق شرکت در تعیین و اجرای سیاستهای دولتی، و حق تصدی مقامات دولتی و انجام کلیه وظایف عمومی در تمام سطوح دولت.

ج) - حق شرکت در سازمانها و انجمن‌های غیردولتی و مرتبط با حیات سیاسی و اجتماعی کشور.

۶- شغل

الف) - در ماده ۱۱ «کنوانسیون» و ماده ۱۰ «اعلامیه» تأکید شده است که به منظور رفع تبعیض علیه زنان در زمینه شغلی و کار، و براساس حقوق زنان و مردان، باید حقوق زیر برای زنان و دختران تضمین و رعایت شود:

الف) - حق اشتغال به کار به عنوان حق لایتنجری افراد بشر.

ب) - حق استفاده از امکانات مشابه «شغلی» از جمله رعایت ضوابط یکسان درمورد انتخاب شغل.

ج) - حق انتخاب آزادانه حرفه و پیشه، حق ارتقاء مقام و پیشرفت در حرفه و شغل، حق برخورداری از امنیت شغلی و تمامی امتیازات و شرایط شغلی، و حق استفاده از دوره‌های آموزشی حرفه‌ای و بازآموزی.

د) - حق دریافت دستمزد مساوی با دستمزد مردان و نیز استفاده از مزایا و برخورداری از رفتار مساوی در مشاغلی که دارای ارزش مساوی است.

ه) - حق استفاده از بیمه‌های اجتماعی و مزایای دوران بازنشستگی و دوران بیکاری، هنگام بیکاری و ناتوانی و دوران پیری و دیگر موارد از کارافتادگی و نیز حق استفاده از مرخصی با حقوق.

و) - حق دریافت فوق‌العاده تأهل، معادل آنچه مردان دریافت می‌کنند.

ز) - حق رعایت اصول بهداشتی برای حفظ سلامتی و رعایت ایمنی در محیط کار، به طوری که تندرستی آنها در دوران بارداری تضمین شود.

ح) - ممنوعیت اخراج زنان به دلیل بارداری یا مرخصی زایمان.

ط) - حق دریافت مرخصی در دوران قبل و بعد از زایمان، با حقوق، بدون خطر از دست رفتن شغل، سم یا مزایای اجتماعی.

ی) - ارائه خدمات اجتماعی لازم برای آن که زنان بتوانند تعهدات خانوادگی را با مسؤولیت‌های شغلی هماهنگ سازند و ایجاد تسهیلات لازم برای مراقبت و نگهداری از کودکان، ضمن شرکت در زندگی اجتماعی.

ک) - حمایت خاص از زنان باردار برای منع شرکت زنان در مشاغلی که برای آنها زیان‌آور است.

۷- حقوق فردی

ماده ۱۳ و ۱۵ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه» با توجه به اصل تساوی حقوق زن و مرد و برای رفع

تبعیض علیه زنان در بسیاری از زمینه‌های زندگی اقتصادی و اجتماعی، خواهان رعایت حقوق زیرین برای زنان شده‌اند :

الف - حق تملک، اداره کردن، بهره‌برداری و فروش و وراثت اموال (و از جمله اموالی که در طول مدت ازدواج به دست آمده باشد)، حق انعقاد قرارداد و اداره املاک و اموال خود.

ب - برخورداری از حقوق یکسان با مردان در کلیه مراحل دادرسی و دادگاهها و محاکم .

ج - حق احراز مقام‌های قضایی و انجام امور ناشی از آن، بدون اعمال هیچ‌گونه تبعیض جنسی .

د - حق آزادی رفت و آمد، نقل و انتقال، انتخاب آزادانه محل اقامت و سکونت خود.

ه - حق استفاده از وام‌های بانکی، رهن، و انواع اعتبارات مالی .

و - حق شرکت در فعالیتهای تفریحی سالم، رشته‌های مختلف ورزشی، و کلیه زمینه‌های زندگی فرهنگی و هنری، بدون اعمال هیچ‌گونه تبعیض جنسی .

ز - حق مساوی با مردان در استفاده از مزایای خانوادگی .

۸- ازدواج و طلاق

ماده ۱۶ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه» و نیز ماده ۲۳ «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی» به منظور رفع تبعیض علیه زنان، در مسایل مربوط به ازدواج و روابط خانوادگی و طلاق، و براساس تساوی حقوق زن و شوهر، خواهان رعایت حقوق زیرین برای زنان شده است :

الف - حق مساوی با مردان در انتخاب آزادانه همسر .

ب - حق ازدواج، با رضایت کامل و توافق کامل .

ج - حق مساوی با مردان، در انعقاد ازدواج و فسخ و انحلال آن .

د - حقوق و مسئولیتهای مساوی با مردان، در هنگام ازدواج، دوران زناشویی، هنگام انحلال آن، و دوران پس از جدایی.

ه - حقوق و مسئولیتهای مساوی با همسر، به عنوان والدین، صرفنظر از وضعیت زناشویی، در مورد مسایلی که به فرزندان آنها مربوط می‌شود.

و - حقوق مساوی با همسر، برای تصمیم‌گیری آزادانه و مستقلانه در مورد تعداد فرزندان و فاصله زمانی بازداري .

ز - حقوق و مسئولیتهای مساوی با همسر، در مورد قیمومیت، حضانت، سرپرستی و فرزندخواندگی .

ح - حقوق مساوی با همسر، در انتخاب نام خانوادگی، انتخاب حرفه و شغل دلخواه و ادامه تحصیل .

ط - حقوق مساوی با همسر در مورد مالکیت، به دست گرفتن مدیریت، سرپرستی ملک.

همچنین ماده ۱۶ «کنوانسیون» و ماده ۶ «اعلامیه»، تأکید دارند که دولتهای عضو، اقدام مؤثری انجام دهند تا:

الف - ازدواج کودکان و نامزدی دختران جوان قبل از رسیدن به سن بلوغ ممنوع شود.

ب - حداقل سن مناسب برای ازدواج معلوم شود.

ج - ازدواج‌ها به طور الزامی و اجباری، در دفاتر اسناد رسمی به ثبت برسد.

آیا سرنوشت زن را ساختار بدنی او تعیین می‌کند؟

بسیاری از زنانی که در جنبش آزادی زن فعالیت می‌کنند و با اثر انگلس به نام «منشأ خانواده، مالکیت و دولت» آشنایی دارند، به این سؤال معتقدند که ریشه‌های تعدی، ظلم و ستمی که بر زن روا می‌شود در جامعه طبقاتی نهفته است. آنان به درستی واژه برتری جنسی را برای توضیح نظام اجتماع سرمایه‌داری ابداع کرده‌اند، زیرا چنین نظامی برای زنان در تمام شئون زندگی تبعیض قائل شده است.

ولی چیزی که زنان از آن اطمینان ندارند این است که آیا ساختمان بدن زن است که نقش اصلی را در پایین نگاهداشتن او به عنوان «جنس دوم» بازی کرده است؟ این عدم اطمینان در جامعه‌ای که زیر سلطه مردان می‌باشد کاملاً قابل فهم و درک است، زیرا نه تنها تاریخ بوسیله کسانی نوشته شده که وضع فعلی و نظام کنونی را تصدیق می‌کند، بلکه تمام علوم در حیطه قدرت آنهاست. از این میان دو علم زیست‌شناسی و مردم‌شناسی برای شناخت زنان و تاریخشان در درجه اول اهمیت قرار دارند. و این هر دو چنان عمیقاً از مرد طرفداری می‌کنند که به جای آشکار نمودن حقیقت، سعی در پنهان کردن آن دارند. شاید زبان‌آورترین تبلیغات کاذب علمی، که در مورد پست شمردن جنس مؤنث صورت می‌گیرد، به نام علم زیست‌شناسی قالب می‌شود. به گفته این افسانه‌سازان، زنان به دلیل ساختمان بدنی و وظایف مادری، از نظر فیزیکی عقب افتاده‌تر از مردان هستند. این سؤال را چنین مطرح می‌کنند که عجز زن میراث دوران گذشته و زندگی حیوانی است که او را بی‌دفاع و وابسته به جنس برتر مرد کرده است. به زبان دیگر طبیعت را مسؤول محکومیت همیشگی زن و حقیر شمردن او می‌دانند.

واضح است که مؤنث و مذکر از نظر فیزیکی با یکدیگر فرق دارند، بدین معنی که مؤنث دارای عضو رسنه جهت زاد و ولد و مادرشدن شده است ولی این حقیقت ندارد که طبیعت مسؤول ظلمی است که به زن وارد می‌شود. این ستم صرفاً نتیجه نهادهای اجتماعی و قوانین است که به دست مردان در اجتماع طبقاتی برسالاری ایجاد شده و به هیچ وجه در اجتماعات اولیه بی‌طبقه و یا در دنیای حیوانات وجود نداشته است. این تحریف تاریخ اجتماعی و طبیعی برای تبرئه کردن جوامعی است که بر پایه تبعیضات جنسی ستوارند و ستم وارده بر زن بر این پایه توجیه شده است. استفاده‌ای که از این نظریه می‌شود واضح است: جز زن برای برضرف نمودن این بی‌عدالتی‌ها بجنگد و در جستجوی برابری باشد در حالی که تمام مشکلات ساخت بدنی او سرچشمه می‌گیرد؟ چرا بیهوده در پی تغییر وضع اجتماعی خود باشد وقتی که هرگز نمی‌تواند ساختمان جنسی خود را عوض کند؟ این طرز فکر را برای سالهای متمادی به وسیله ممکن، از گهواره تا گور در گوشه‌ها فرو کرده‌اند که زن را از سرنوشت خودگریزی نیست و چه بهتر که به آن تن در داده، نسیم شود. در حقیقت سرنوشت زن همانقدر به ساختمان بدنی‌اش بستگی دارد که سرنوشت مرد، زیرا اگر بگوئیم که زن صرفاً وسیله‌ای جز برای زاد و ولد نیست، پس مرد نیز چنین است؛ این برداشت، انسان را تا

درجه حیوانیت پایین می آورد. انسانها برتر از تمام موجودات دیگر عالم هستند، زیرا مدت کمتری در آن می گذرانند. قیود زندگی حیوانی و شرایط تحمیلی طبیعت رها کرده اند.

اولین تقسیم کار بین زن و مرد، برخلاف امروز، تقسیم کار بین شوهری که بیرون از خانه کار می کند و زنی که در داخل خانه، به کارهای روزمره خانگی مشغول است نبوده، بلکه هر یک از دو جنس در اجتماعات اولیه، کار اجتماعی انجام می داده اند. این تقسیم کار عملی بود. زیرا سیستم تولید اشتراکی، با تقسیم کار و بزرگ کردن بچه ها به صورت دستجمعی همراه بود. دختران بوسیله زنان بالغ برای واداشتن که باید در آینده به عهده بگیرند، آماده می شدند و پسران نیز بعد از سن معینی به مردان بالغ سپرده می شدند تا تعیبات لازم از آنان دریافت دارند. تربیت و بزرگ کردن بچه ها یک کار اجتماعی به حساب می آمد و مردان و زنان هر دو به طور مساوی در آن شرکت داشتند. تنها با افول جوامع مادرسالاری و از میان رفتن تساوی حقوق بین زن و مرد بود که زنان از کارهای اجتماعی کنار گذاشته شده و به بردگی در خانه گمارده شدند. تا بالاخره مردان در این نحوه تقسیم کار، قدرت را به دست گرفتند. تاریخ نویسان مشخص کرده اند که با کشف جدید اقتصادی بر پایه کشاورزی و دامپروری، تقسیم کار جدید بوجود آمد و جای تقسیم کار قدیم بین دو جنس را گرفت. به طور مثال گله داری از مزرعه داری جدا شد، استخراج فلزات، خانه سازی، کشتی سازی، بافندگی و شال سازی و بسیاری از حرف دیگر جنبه تخصصی پیدا کردند. همراه این تقسیم کار در پیشه های مختلف، تخصص های جدیدی در فضاهای فرهنگی رشد کرد و از کشف گرفته تا شاعر و از دانشمند گرفته تا هنرمند بوجود آمدند. در این تحول نقش زن و مرد عمیقاً تغییر شکل یافت و با گسترش این نحوه تقسیم کار، اداره کارها بیش از پیش و بالاخره انحصاراً در دست مردان قرار گرفت. زنان در زیر فشار، از فعالیتهای اجتماعی و فرهنگی دست کشیده و به گوشه خانه رانده شدند و با بالا رفتن قدرت دولت و مذهب به زنان آموخته شد که زندگیشان به چهار دیواری خانه ختم می شود و بهترین زنان آنهایی هستند که بدون شکوه و شکایت به شوهر و خانواده خود خدمت می کنند. در این تنزل مقام زن و ارتقاء درجه مرد، زنان به عنوان تاوان، حای خود را در کرده ای اجتماعی از دست دادند.

مسلماً زنان طبقات رنجبر، همیشه کار کرده اند. در دوره طولانی کشاورزی آنها در مزارع به کار کشت و در کلیه ها به کارهای دستی مشغول بودند و از بچه ها مواظبت کرده و کارهای خانه را نیز انجام می دادند. ولی کار آنها برای شوهر و خانواده بود و به هیچ وجه فعالیتشان شباهتی به کار اجتماعی در جوامع اشتراکی گذشته نداشت. به طور کلی شرکت در تولیدات اجتماعی موجب رشد بدنی و مغزی گشته و گوشه گیری و اشتغال به مسؤولیت های خانگی، زنان را ضعیف و کوتاه فکر بار می آورد. به عبارت دیگر، تقسیم کار بین دو جنس همیشه چنین نبوده است، تقسیم کار تحت سلطه مرد که با اجتماع طبقاتی، مالکیت خصوصی و خانواده پدرسالاری همراه بود، نمایانگر تعرض مرد به حقوق زن است. بخصوص امروزه که کار در مزرعه حیوانداری نیز از بین رفته و نقش خانواده به یک هسته کوچک مصرفی در عصر شهرنشینی بدل شده است. این متغییر مبنی بر این که وضع جسمانی زن موجب تنزل مقام وی در اجتماع امروزی است، وسیله ای برای تسلط مرد بر زن است. اگر بی پایگی این ادعاها ثابت شود، موقعیت برتر آنان که بر پایه این استدلالها بنا شده فرو خواهد ریخت. جنس ماده در طبیعت هیچ ناتوانی جسمانی در مقایسه با جنس نر ندارد، و زن هرگز به خاطر تولد و

تناسل در اجتماعات ماقبل طبقاتی تنزل مقام نداشته است. برعکس، آنها از بالاترین احترامات به خاطر نقش دوگانه‌شان در کار تولیدی و بقاء نسل برخوردار بودند. بنابراین موقعیت اجتماعی زن در جامعه، همراه با شرایط تاریخی شکل گرفته و تغییر شکل یافته است. دگرگونی عظیمی که باعث زوال و از بین رفتن اجتماع مادرسالاری شد، به تنزل مقام زن منتهی گردید. همراه با ظهور اجتماع طبقاتی مردسالاری بود که وضع جسمانی زن به عنوان بهانه ایدئولوژیکی، برای توجیه و ادامه محرومیت زن از زندگی اجتماعی و فرهنگی و نگاهداشتن او در مقام بردگی به کار رفت.

فقط با تشخیص این مسأله است که زنان می‌توانند دلایل اصلی انقیاد و تعدی و ظلمی که امروزه بر آنان روا می‌شود را در رابطه با اساس نظام سرمایه‌داری دریابند. تا زمانی که زنان را با این نظریه، که طبیعت - نه اجتماع - عامل عقب‌ماندگی زن می‌باشد، اغفال می‌کنند، ما زنان در میدان مبارزه برای آزادی شکست خواهیم خورد. آری! «ساختمان بدنی زن، سرنوشت او را تعیین نمی‌کند.» این باید شعار جنبش آزادی زنان باشد.

وضعیت زنان در قوانین داخلی

در این مقاله، سعی شده است به برخی از قوانین جاری کشور که ناقض حقوق اساسی زنان می‌باشد، اشاره شود و اشکالاتی را که اینجا به این مواد قانونی درج شده، بیان می‌کنم:

۱- ماده ۱۰۳۴ قانون مدنی بیان می‌دارد که: «هررسی را که خالی از موانع نکاح باشد می‌توان خواستگاری نمود.»

خواستگاری یعنی تقاضای ازدواج و پیشنهاد تشکیل خانواده و از آنجا که در ماده قانونی فوق فقط به خواستگاری از سوی مرد اشاره شده است، مشخص نیست که اگر زنی پیشنهاد ازدواج را به مردی بکند، قانوناً اشکال دارد؟ چرا باید دختران به علت وجود قیود و سنتهای عقب مانده اجتماعی منتظر باشند تا انتخاب شوند، بدون آنکه خود حق انتخاب کردن داشته باشند؟

۲- ماده ۱۰۳۵ بیان می‌دارد که: «وعده ازدواج ایجاد علقه زوجیت نمی‌کند اگر چه تمام یا قسمتی از مهریه که بین طرفین برای موقع ازدواج مقرر گردیده پرداخت شده باشد. بنابراین هر یک از زن و مرد مادام که عقد نکاح جاری نشده می‌تواند از وصلت امتناع کند و طرف دیگر نمی‌تواند به هیچ وجه او را مجبور به ازدواج کرده یا از جهت صرف اسامع از وصلت مطالبه خسارتی نماید.»

مشخص نیست که اگر در دوران نامزدی، بین طرفین رابطه جنسی برقرار شود، آیا از نظر قانون این یک رابطه نامشروع است؟ اگر برائت این رابطه فرزندی پیدا شود، آن فرزند نامشروع تلقی می‌شود، هر چند که آنها به دنبال فرزند نباشند. بنگر ازدواج کنند؟

۳- ماده ۱۰۴۱ بیان می‌دارد که: «نکاح قبل از بلوغ ممنوع است؟

تفسیر: «عقد نکاح قبل از بلوغ با اجازه ولی شرط رعایت مصلحت مولی علیه صحیح می‌باشد.»

الف) - شورای نگهبان در تبصره ماده ۱۲۱ در رابطه با مسئله رأی دادن در جریان انتخابات، بلوغ را برای پسران ۱۵ سال قمری و برای دختران ۹ سال قمری تمام دانسته است، اما واقعیت آن است که دوران بلوغ با رشد جسمی بدن و فعالیت قوای جنسی همراه به عوامل مختلف محیطی و نژادی نیز وابسته است. آنچه که به عنوان سن بلوغ تعیین شده است، با بلوغ واقعی جوانان بویژه دختران در کشور ما تطبیق ندارد. ازدواج، انتخاب همسر، تشکیل خانواده به پختگی و درکی نیاز دارد که در یک نوجوان دیده نمی شود.

ب) - برطبق قوانین جاری کشور، افراد کمتر از ۱۵ سال (و از جمله دختران) حق شرکت در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری و رأی دادن به کاندیدایی را ندارند.

حال اگر برطبق قانونی مدنی، دختری ۹ ساله به آن چنان درک و پختگی و تجربه ای رسیده است که می تواند ازدواج کند و برای یک عمر زندگی خود یک همسر انتخاب کند، بر چه اساس نمی تواند برای چهار سال یک نماینده انتخاب کند.

ج) - در ماده قانونی فوق، ازدواج قبل از بلوغ با اجازه ولی (پدر یا جد پدری) صحیح قلمداد شده است. از این رو پدر می تواند دختران کم و سال خود را شوهر دهند و عروس کوچولو را به زندگی زناشویی رهبر سازند. چنانچه پدر یا جد پدری در تشخیص این مصلحت دچار خطا شوند، کیفری متوجه آنها نخواهد شد و عقد ازدواج هم به فوت خود باقی خواهد ماند.

د) - در ماده قانونی فوق، اساساً نظر و اراده مادر کوچکترین اهمیتی ندارد. مادر باید در ردیف بیگانگان ناظر به ازدواج هولناک فرزندان خود قبل از بلوغ باشند و حق اعتراض قانونی هم ندارند.

۴- ماده ۱۰۴۳ بیان می دارد که: «نکاح دختر باکره اگر چه به سن بلوغ رسیده باشد موقوف به اجازه پدر یا جد پدری او است.»

الف) - اظهار نظر پدر خانواده که جنبه اجبار در انتخاب همسر برای دختر باکره دارد، عملاً آزادی انتخاب همسر را از دختر می گیرد.

ب) - مشخص است که منظور قانونگذار آن بوده است که دختر تا هنگامی که برای اولین بار شوهر می کند نیازمند اجازه پدر یا جد پدری خواهد بود. اما اگر دختری برای اولین بار ازدواج نماید و به هر دلیلی بدون برقراری تماس کامل جنسی از شوهر خود جدا شود و هنوز دختر باکره باشد، و پس از مدتی بخواهد برای دومین بار ازدواج کند، بار هم به اجازه پدر یا جد پدری خود نیازمند است ؟

ج) - این ماده قانونی تنها در مورد دختر قابل اجراست و پسری که سن بلوغ رسیده است موظف نیست برای ازدواج خود کسب اجازه کند.

۵- ماده ۱۰۵۹ می گوید که: «نکاح مسلمة با غیر مسلم جایز نیست.»

الف) - این ماده قانونی نقض حق انتخاب آزاد همسر برای زنان می باشد.

ب) - چنین محدودیتی برای مرد مسلمان وجود ندارد.

۶- ماده ۱۰۶۰ بیان می دارد که: «ازدواج زن ایرانی با تابعه خارجی در مواردی هم که مانع قانونی ندارد موقوف به اجازه مخصوص از طرف دولت است.»

الف) - این ماده قانونی نقض حق زنان در انتخاب آزادانه همسر خود می باشد.

ب) - چنین محدودیتی برای مرد ایرانی وجود ندارد.

۷- ماده ۱۱۰۵ بیان می‌دارد که: «در روابط زوجین ریاست خانواده از خصایص شوهر است»
براساس این ماده قانونی اگر در اداره امور خانواده، تربیت فرزندان، معاشرت‌ها و رفت و آمدها اختلاف نظری پدید آید، زن باید نظر شوهر را قبول کند و از آن پیروی کند. زن پس از ازدواج از تعلقات مرد به حساب می‌آید. این موضوع حتی در اصطلاحاتی که در زبان فارسی برای ازدواج به کار می‌رود به خوبی منعکس است. وقتی دختری به سن ازدواج می‌رسد، می‌گویند که او را به «شوهر می‌دهند»، در حالی که برای پسر «زن می‌گیرند».

۸- ماده ۱۱۱۴ می‌گوید: «زن باید در منزلی که شوهر تعیین می‌کند سکنی نماید مگر آنکه اختیار تعیین منزل به زن داده شده باشد».

ماده ۱۱۱۷ بیان می‌دارد که: «شوهر می‌تواند زن خود را از حرفه یا صنعتی که منافای مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد منع کند».

الف) - چنین حقوق مشابهی در قانون به زن داده نشده است. (البته زن می‌تواند در سند ازدواج با شوهر قرار بگذارد که اختیار تعیین منزل با زن باشد، اما اگر چنین شرطی در سند ازدواج نوشته نشده باشد، زن چنین حق و اختیاری نخواهد داشت).

ب) - مفاهیمی از قبیل مصلحت خانواده و حیثیت زن و شوهر را نمی‌توان با فرمولهای کلی تعیین کرد. این امور بستگی کامل به وضع خانواده داشته و جماعی و خانوادگی زن و شوهر مربوط است. تشخیص این موضوع نمی‌تواند و نباید تنها در صلاحیت مرد باشد.

۹- ماده ۱۱۰۱ بیان می‌دارد که: «هرگاه عقد نکاح قبل از نزدیکی به جهتی فسخ شده شود، زن حق مهر ندارد مگر در صورتی که فسخ، عنین باشد که در این صورت با وجود فسخ نکاح زن مستحق نصف مهر است».

ماده ۱۰۸۵ می‌گوید: «زن می‌تواند تا مهر به او تسلیم نشده از ایفاء وظایفی که در مقابل شوهر دارد امتناع کند مشروط بر این که مهر او حال باشد و این امتناع مسقط حق نفقه نخواهد بود».

مواد قانونی فوق رابطه نزدیکی بین مهر و انجام عمل جنسی بین زن و شوهر را نشان می‌دهد و باعث این سوء تفاهم می‌گردد که مهر به منزله بهای زن قلمداد شود. به صورتی که اگر شوهر دارای ناتوانی جنسی باشد، پس از فسخ ازدواج باید نصف مقدار مهر خود را دریافت کند.

۱۰- ماده ۱۱۰۸ می‌گوید که: «هرگاه زن بدون مانع مشروع از ادای وظایف زوجیت امتناع کند مستحق نفقه نخواهد بود».

در این ماده قانونی مشخص است که تکلیف زن به تمکین و اطاعت است و تکلیف شوهر به پرداخت نفقه (مسکن و غذا و اثاث البیت) و اگر زن از وظایف زناشویی خودداری کند مستحق نفقه نخواهد بود.

۱۱- ماده ۱۱۲۱ بیان می‌دارد که: «جنون هر یک از زوجین به شرط استقرار اعم از این که مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب حق فسخ است».

ماده ۱۱۲۲ بیان می‌دارد که: «عیوب ذیل در مرد موجب حق فسخ برای زن خواهد بود:

۱- خضاء (اخته بودن) .

۲- عنن به شرط اینکه ولو یکبار عمل زناشویی را انجام نداده باشد .

۳- مقطوع بودن آلت تناسلی به ابتلازه‌ای که قادر به عمل زناشویی نباشد .

ماده ۱۱۲۳ می‌گوید که : «عیوب ذیل در زن موجب حق فسخ برای مرد خواهد بود :

۱- قرن (استخوان یا گوشت زیادی در مجرای تناسلی که برقرار رابطه جنسی را غیرممکن می‌سازد) .

۲- جذام .

۳- برص (پسی) .

۴- افضاء (یکی بودن راه ادرار و مجرای رحم) .

۵- زمین‌گیری .

۶- نایبانی از هر دو چشم .

ماده ۱۱۲۵ می‌گوید که : «جنون و عنن در مرد هرگاه بعد از عقد هم حادث شود موجب حق فسخ برای

زن خواهد بود» .

ماده ۱۱۲۶ بیان می‌دارد که : «هر یک از زوجین که قبل از عقد عالم به امراض مذکوره در طرف دیگر

بوده، بعد از عقد حق فسخ نخواهد داشت» .

الف) - برابر مقررات قانونی فوق، فقط اگر زن به یکی از بیماریهای پسی، جذام، زمین‌گیری، نایبانی دو

چشم دچار شود، مرد می‌تواند ازدواج را فسخ کند. اما اگر مرد به یکی از این بیماریها دچار شود، زن نمی‌تواند

ازدواج را فسخ نماید. و معلوم نیست اگر زندگی با یک زن جذامی برای شوهر مشکل یا غیرممکن است، آیا

برای یک زن زندگی در کنار شوهر جذامی راحت و مطلوب است ؟

ب) - در موارد قانونی فوق، اسمی از «عقیم‌بودن» نیست و زن قانوناً حق ندارد به دلیل این که همسرش

عقیم است و صاحب فرزند نمی‌شود، درخواست طلاق نماید .

ج) - برابر قوانین فوق، تنها دو عیب جنون و عنن (ناتوانی جنسی) چه پیش از ازدواج وجود داشته باشد

و چه بعد از ازدواج پدید آید، سبب فسخ ازدواج می‌شود، اما دو عیب دیگر اخته بودن و مقطوع بودن آلت

تناسلی مرد اگر قبل از ازدواج وجود داشته و زن در آن زمان از آنها آگاه نبوده باشد، موجب فسخ ازدواج

می‌شود، در غیر این صورت زن حق فسخ ازدواج را ندارد. حال اولاً چگونه یک زن قبل از ازدواج و در

حالی که رابطه جنسی با آن مرد برقرار نکرده باشد از اخته بودن یا مقطوع بودن آلت تناسلی مرد آگاه

می‌شود؟

ثانیاً چرا اگر زنی قبل از ازدواج بر این دو عیب مرد آگاه بوده باشد و به دلایلی حاضر به ازدواج با او

شود ولی با گذشت زمان پشیمان شده و خواهان طلاق شود، نباید به وی چنین امکانی را داد؟

ثالثاً اگر این دو عیب پس از ازدواج برای مرد بوجود بیایند دیگر برای آن مرد برقراری رابطه جنسی

عادی با زن غیرممکن شود، چرا باید زن مجبور به تحمل این مسئله برای همیشه گردد؟

۱۲- ماده ۱۱۳۳ بیان می‌دارد که : «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد» .

الف) - گرچه زن زمانی می‌تواند طلاق گیرد که «به هنگام ازدواج از شوهر برای طلاق گرفتن وکالت

گرفته باشد» (ماده ۱۱۹۹) - یا «نزد حاکم شرع ثابت کند که ادامه زندگی زناشویی غیرممکن است و ادامه زندگی موجب گرفتاری و خطر است و حاکم شرع در موارد بسیار خاص شوه را وادار به طلاق کند و در صورتی که اجبار میسر نباشد، زن به اذن حاکم شرع طلاق داده می‌شود» (ماده ۱۱۳۰) - یا «با بخشیدن مالی به شوهر رضایت او را برای طلاق به دست آورد» (ماده ۱۱۴۶) - اما حتی در صورت تحقق این شرایط، زن برای طلاق، رضایت یا وکالت از شوهر لازم است و به هر ترتیب باز هم اختیار طلاق در اختیار شوهر است. در مقررات قانونی کشور، شرایط زن و شوهر به هنگام طلاق یکی نیست.

ب) - در زبان حقوقی و در فرهنگ ما، از سوی مرد اصطلاح «طلاق دادن» را به کار می‌برند در حالی که برای زن از عبارت «طلاق گرفتن» استفاده می‌کنند. برای بستن پیمان ازدواج، حداقل در شکل مطرح قانونی، نه نیم و موافقت هر دو طرف ضروری است در حالی که برای گسستن آن از راه طلاق، اراده یکجانبه مرد کافی است.

۱۳- ماده ۱۱۳۶ بیان می‌دارد که: «طلاق‌دهنده باید بالغ و عادل و قاصد و مختار باشد».

در این ماده قانونی از شرایط طلاق دهنده که مرد باشد سخن گفته شده است، اما از شرایط زن صحبتی نمی‌شود. که بار هم نمونه‌ای آشکارا از بی‌توجهی به حقوق و ارزش زنان می‌باشد.

۱۴- از نظر قانون، پس از طلاق، امکان بازگشت شوهر به ازدواج پیشین به شرط آنکه: زن در دوران عده باشد - یا طلاق از سوی مرد صورت گرفته باشد و زن برای طلاق پیگیری نکرده باشد - یا مرد سه بار زن را طلاق نداده باشد - وجود دارد. اما زن فقط در یک مورد حق رجوع و بازگشت به ازدواج پیشین را دارد و آن هم در مورد طلاق خلعی است که زن با بخشیدن مالی به شوهر رضایت او را برای طلاق جلب می‌کند که در این صورت زن می‌تواند در دوران عده با مطالبه مالی که به شوهر بخشیده است در واقع موافقت و علاقه خود را به از سرگیری زندگی مشترک اعلام دارد. که البته در واقعیت امر در این قبیل طلاق‌ها نیز حق رجوع با مرد است. زمانی می‌تواند از آن استفاده کند که زن با مطالبه آن مال، دوباره رضایت او را جلب نماید.

۱۵- ماده ۸ قانون حمایت خانواده بیان می‌دارد که شوهر در زمان عدم تمکین زن از شوهر، می‌تواند از دگه تقاضای صدور گواهی عدم امکان سازش نماید و دادگاه در صورت احراز آن مورد، گواهی عدم تمکین صادر خواهد کرد.

ماده ۱۶- قانون حمایت خانواده بیان می‌دارد که «مرد در صورت عدم تمکین زن از شوهر، می‌تواند همسر دوم اختیار کند یا با رضایت همسر اول».

در این مواد قانونی نیز کاملاً مشخص است که پس از ازدواج، زن از تعلقات شوهر به حساب می‌آید و باید در اجرای وظایف زناشویی از هیچگونه کوششی فروگذاری نکند. زن تحت تمکین شوهر باید قرار گیرد. تمکین از شوهر علاوه بر اطاعت و حرف شنوی از شوهر و انجام کارهای خانه شامل اطاعت جنسی کامل از شوهر است. از این رو اگر زن از شوهر تمکین نکند و به اطاعت کامل جنسی از شوهر تسلیم نشود، مرد می‌تواند هم برای طلاق و هم برای گرفتن زن دوم اقدام کند و این امر موجب سوء استفاده جنسی شوهر از زن می‌شود.

۱۶- ماده ۱۱۵۰ بیان می‌دارد که: «عده عبارت است از مدتی که تا انقضای آن زنی که عقد نکاح او منحل شده است نمی‌تواند شوهر دیگر اختیار کند».

- ماده ۱۱۵۲ بیان می‌دارد که: «عده وقت چه در دائم و چه در منقطع در هر حال چهار ماه و ده روز است مگر این که زن حامل باشد که در این صورت عده وفات تا موقع وضع حمل است. مشروط بر این که فاصله بین فوت شوهر و وضع حمل از چهار ماه و ده روز بیشتر باشد و الا مدت عده همان چهار ماه و ده روز خواهد بود».

محدودیت‌هایی که براساس ماده قانونی فوق برای زن تعیین شده است، برای مرد وجود ندارد. مرد می‌تواند پس از فوت همسرش فوراً با زن دیگری ازدواج کند. ولی زن باید مدت چهار ماه و ده روز صبر کند. علت این امر فقط روشن شدن وضع زن از لحاظ آبستنی نیست زیرا حتی در مواردی که اصلاً احتمال نمی‌رود زن آبستن باشد (مانند زنی که از لحاظ سنی دیگر آبستن نمی‌شود) باز هم رعایت این مدت الزامی است. احتمالاً منظور احترام به ازدواج پیشین و خاطره شوهر از دست رفته است. ولی آیا شوهر نباید به ازدواج پیشین احترام گذارد و خاطره زنش را گرامی دارد؟ و چرا فقط زن باید چنین محدودیتی را تحمل کند؟

۱۷- ماده ۱۰۷۵ بیان می‌دارد که: «نکاح وقتی منقطع است که برای مدت معینی واقع شده باشد».

- ماده ۱۰۷۶ بیان می‌دارد که: «مدت نکاح منقطع باید کاملاً معین شود».

- ماده ۱۰۹۵ اعلام می‌دارد که: «در نکاح منقطع عدم مهر در عقد موجب بطلان است».

- ماده ۱۱۱۳ می‌گوید که: «در عقد انقطاع زن حق نفقه ندارد مگر این که شرط شده باشد یا آن که عقد مبتنی بر آن جاری شده باشد».

- ماده ۱۱۳۹ بیان می‌دارد که: «طلاق مخصوص عقد دائم است و زن منقطه با انقضاء مدت یا بذل آن از طرف شوهر از زوجیت خارج می‌شود».

الف) - در نکاح منقطع (ازدواج موقت) از آنجا که قانون هیچ اشاره‌ای به حدود و میزان مدت ازدواج نکرده است، لذا مدت زمان نکاح حتی می‌تواند به کوتاهی یک ساعت باشد.

ب) - ازدواج موقت چنانچه با ارائه مبلغی پول از طرف مرد به زن همراه است و باید میزان مبلغی که مرد به زن می‌دهد ذکر شود.

مهر در ازدواج موقت رابطه نزدیک و مستقیم با تمتع جنسی مرد از زن دارد و به همین علت تعیین نکردن مهر به هنگام عقد موجب می‌شود ازدواج باطل و نادرست شمرده شود. با توجه به همین جنبه است که در ازدواج موقت هرگاه زن در بخشی از مدت از تمکین خودداری کرده و بدون عذر شرعی مانع کامجویی مرد شود، به همان نسبت از مهر او کم می‌شود.

ج) - از نظر قانونی در ازدواج موقت شوهر هیچ تعهدی در مورد پرداخت نفقه (مسکن و غذا و اثاث منزل) نخواهد داشت.

د) - در ازدواج موقت طلاق معنا ندارد بلکه شوهر می‌تواند هر زمان که بخواهد ازدواج موقت را لغو کند. یعنی مردی می‌تواند زنی را به نکاح منقطع مدت‌دار در آورد و با او رابطه جنسی برقرار نماید و هر زمان که بخواهد، حتی قبل از پایان مدت زمان مشخص شده در قرارداد، او را از پیش خود براند.

ه) - با از بین رفتن ازدواج موقت، مرد هیچ تکلیفی در برابر زن ندارد ولی زن در صورتی که به سن بایستگی نرسیده باشد باید عده نگهدارد، یعنی تا مدتی از ازدواج با مرد دیگر خودداری کند.

و) - از آنجاکه در قانون مدنی باب ارث گفته شده است که «زوجین که زوجیت آنها دائمی بوده از یکدیگر ارث می‌برند»، لذا می‌توان نتیجه گرفت که قانون مدنی ازدواج موقت را مشمول حکم ارث زن و شوهر ندانسته است. یعنی اگر مردی زنی را برای مدتی صیغه کند و یکی از آن دو قبل از پایان مدت بمیرد دیگری از او ارث نمی‌برد.

۱۸- ماده ۳ (تبصره ۲) از لایحه قانونی تشکیل دادگاه مدنی خاص بیان می‌دارد که: «موارد طلاق همان است که در قانون مدنی و احکام شرع مقرر گردیده ولی در مواردی که شوهر به استناد ماده ۱۱۳۲ قانون مدنی تقاضای طلاق می‌کند دادگاه بدو موضوع را به داوری ارجاع می‌کند و در صورتی که بین زوجین سازش حاصل نشود اجازه طلاق به زوج خواهد داد.»

الف) - در این ماده قانونی به موارد طلاق به درخواست زن اشاره‌ای نشده است و طبعاً از داوری در مورد درخواست زن هم سخنی به میان نیامده است.

ب) - نقش دادگاه مدنی خاص در مورد اختیار یکجانبه مرد برای طلاق فقط منحصر به تعیین داوران و سعی در سازش بین زوجین است و اگر مردی در انجام طلاق مصر باشد، دادگاه ناگزیر باید حکم طلاق را صادر کند.

ج) - بعد از اجرای صیغه طلاق، چنانچه زن با طلاق موافق نبوده و ضمناً طلاق به علت تقصیر زن صورت نگرفته باشد، زن حق دارد با تقدیم دادخواست، اجرت‌المثل خدماتی را که در منزل شوهر انجام داده و قصد تبرع هم نداشته است، مطالبه کند. فرضاً اگر بعد از ده سال زندگی مشترک، شوهر بدون آنکه زن تقصیری داشته باشد، همسرش را طلاق دهد، زن فقط می‌تواند بعد از طلاق اجرت‌المثل آشپزی و بچه‌داری و خانه‌داری را که در منزل شوهر انجام داده است، مطالبه کند و از این بابت به وی دستمزدی نیز پرداخت خواهد شد!!!.

۱۹- ماده ۳ (تبصره ۲) از لایحه قانونی تشکیل دادگاه مدنی خاص بیان می‌دارد که: برای ثبت طلاق در دفتر ثبت، حداقل وجود دو مرد عادل ضروری است. در این ماده قانونی از وجود زن به عنوان شاهد نامی برده نمی‌شود.

برای اثبات زنا در حالتی شهادت چهار مرد یا سه مرد و دو زن (ماده ۷۴ قانون مجازات اسلامی)، در حالت دیگر با شهادت دو مرد همراه با چهار زن (ماده ۷۵ همان قانون) لازم است و حتی تأکید می‌شود که «شهادت زنان به تنهایی زنا را ثابت نمی‌کند» (ماده ۷۶).

- شهادت زنان به تنهایی یا حتی شهادت زن به همراه شهادت مرد، لواط را ثابت نمی‌کند (ماده ۱۱۹ قانون مجازات اسلامی).

- شهادت زنان به تنهایی مساحقه (همجنس‌بازی بین زنان) را ثابت نمی‌کند (ماده ۱۲۸). یعنی حتی در خصوص اثبات عمل مساحقه که فقط بوسیله زنان قابل ارتکاب است، حتی شهادت زن پذیرفته نیست.

- برای اثبات قوادی تنها شهادت مردان لازم است (ماده ۱۳۷). اثبات شرب خمر فقط با شهادت دو مرد

امکان‌پذیر است (ماده ۱۷۰) - اثبات محاربه و مفسد فی الارض با شهادت فقط دو مرد امکان‌پذیر است (ماده ۱۸۹) - برای اثبات سرقت شهادت دو مرد عادل لازم است (ماده ۱۹۹) - اثبات عمل قتل عمد با شهادت دو مرد ممکن می‌باشد (ماده ۲۳۷) - اثبات قتل شبه عمد با شهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن امکان‌پذیر است (ماده ۲۳۷) -

الف) - بدینوسیله کاملاً مشخص است که شهادت زنان در کلیه امور جزایی و پاره‌ای از امور حقوقی نظیر ولایت، قیمومت، طلاق اصلاً به حساب نمی‌آید .

ب) - در اموری هم که شهادت زنان به حساب می‌آید، قانون ارزش شهادت او را نصف ارزش شهادت مرد می‌داند .

۲۰- ماده ۲۰۹ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد که : «هرگاه مرد مسلمانی عمداً زن مسلمانی را بکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او بپردازد » .

- ماده ۲۱۰ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد : « هرگاه کافر ذمی عمداً کافر ذمی دیگر را بکشد قصاص می‌شود اگر چه پیرو دو دین مختلفه » . سرر ذمی باشد باید ولی او قبل از قصاص نصف دیه مرد ذمی را به قاتل بپردازد » .

الف) - براساس مواد قانونی فوق کاملاً مشخص است که اگر خانواده مقتوله به علت فقر و نداشتن پول، نتواند نصف دیه را به خانواده قاتل بدهد، نمی‌تواند مرد را به کیفر قصاص برساند .

ب) - چنین حکم مشابه‌ای در مورد مردان وجود ندارد و اگر زنی، مردی را به قتل برساند، بدون چنین شرایطی باید قصاص شود .

۲۱- ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد که : « پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد » .

الف) - بر پایه کدام منطق اگر پدری فرزند خود را بکشد نباید قصاص شود ؟

ب) - چرا چنین امتیازی به مادر تعلق نمی‌گیرد و بر پایه چه نوع تبعیضی اگر مادری به هر دلیل فرزند خود را بکشد، برعکس پدر یا جد پدری فرزند، باید فوراً قصاص شود .

۲۲- ماده ۳۰۰ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد که : « دیه قتل زن مسلمان خواه عمدی یا غیر عمدی نصف دیه مرد مسلمان است » .

ماده ۳۰۱- قانون مجازات اسلامی اعلام می‌دارد که : « دیه زن و مرد یکسان است تا وقتی که مقدار دیه به ثلث دیه کامل برسد . در آن صورت دیه زن نصف دیه مرد است » .

ماده ۳۳۵ قانون مجازات اسلامی بیان می‌دارد که : « قطع دو بیضه دفعتاً دیه کامل و قطع بیضه چپ دو ثلث و قطع بیضه راست ثلث دیه دارد » .

ماده ۴۸۷ بیان می‌دارد که : « دیه سقط جنین به ترتیب زیر است : ... ۶- دیه جنین که روح در آن پیدا شده است، اگر پسر باشد دیه کامل و اگر دختر باشد نصف دیه کامل خواهد بود » .

الف) - براساس مواد فوق مشخص است که از نظر قانون ارزش جان یک زن نصف ارزش جان یک مرد است .

ب) - براساس مواد فوق، ارزش جان یک زن با ارزش قسمتی از عضو یک مرد برابر است.
ج) - مشخص نیست که میان جنین دختر و جنین پسر بر پایه کدام حق و بیش انسانی، تفاوت گذارده می شود.

۲۳- براساس ماده ۹۰۷ قانون مدنی سهم دختران از ارث پدر، نیمی از سهم پسران است. براساس ماده ۹۰۶ سهم مادر از فرزند فوت شده یک ثلث است. - تب می باشد. براساس ماده ۹۲۰ سهم خواهر از ارث برادر نصف سهم برادران دیگر میت است. - ۹۳۱ می گوید: که سهم عمه از ارث برادرزاده نصف سهم عموها از برادرزاده هاست.

ماده ۹۴۶ بیان می دارد که: «زوج از تمام اموال زوجه ارث می برد لیکن زوجه از اموال منقوله و از ابنیه و اشجار ارث می برد». و نیز سهم یک زن بیوه یک هشتم از ثروت شوهر وفات یافته است.
مواد قانونی فوق، تماماً ناقض حقوق برابر زنان با مردان می باشد و شایستگی و ارزش زنان را در تصاحب ارث بسیار کمتر از مردان می داند.

۲۴- ماده ۹۴۵ بیان می دارد که: «اگر مردی در حال مرض زنی را عقد کند و در همان مرض قبل از دخول بمیرد زن از او ارث نمی برد لیکن اگر بعد از دخول یا بعد از صحت یافتن از آن مرض بمیرد زن از او ارث می برد».

در این ماده قانونی، ارث بردن زن منوط به عمل دخول در روابط جنسی است. یعنی زن به بهای لذت بخشیدن به مرد، از او ارث می برد.

۲۵- ماده ۱۱۶۹ می گوید که: «برای نگاهداری طفل، مادر، تا دو سال از تاریخ ولادت او اولویت خواهد داشت. پس از انقضای این مدت حضانت با پدر است مگر نسبت به اطفال اناث که تا سال هفتم حضانت آنها با مادر خواهد بود».

ماده ۱۱۷۰ بیان می دارد که: «اگر مادر در مدتی که حضانت طفل با اوست مبتلا به جنون شود یا به دیگری شوهر کند حق حضانت با پدر خواهد بود».

ماده ۱۱۸۰ می گوید که: «طفل صغیر تحت ولایت قهری پدر و جد پدری خود می باشد و همچنین است طفل غیر رشید یا مجنون در صورتی که عدم رشد یا جنون او متصل به صغیر باشد».

ماده ۱۱۸۱ بیان می دارد که: «هر یک از پدر و جد پدری نسبت به اولاد خود ولایت دارند».

ماده ۱۱۸۸ بیان می دارد که: «هر یک از پدر و جد پدری بعد از وفات دیگری می تواند برای اولاد خود که تحت ولایت او می باشند وصی معین کند تا بعد از فوت خود در نگاهداری و تربیت آنها مواظبت کرده و اموال آنها را اداره نماید».

ماده ۱۱۹۴ می گوید که: «پدر و جد پدری و وصی منصوب از طرف یکی از آنان ولی خاص طفل نامیده می شود».

الف) - بنابر مواد فوق، «قیم طبیعی» جد پدری است و فقط اگر جد پدری در قید حیات نباشد، زن می تواند از دادگاه درخواست قیمومت کند.

ب) - زن بدون اجازه دادگاه نمی تواند قیمومت فرزندانش را بر از مرگ شوهرش به عهده بگیرد.

ج) - در صورت جدایی والدین و طلاق، اگر مادر صالح برای حضانت فرزندش باشد، حتی علی‌رغم میل و مصلحت کودک و نیاز او به دامن پر مهر و عطوفت مادر، دادگاه مکلف است حکم به جدایی مادر و فرزند داده و حضانت را به پدر واگذار کند.

د) - حق اندک مادر برای نگهداری فرزند در صورت ازدواج مجدد مادر از بین می‌رود.

ه) - حق حضانت یکی از انواع حقوق اجتماعی است و سلب حقوق اجتماعی یکی از اقسام مجازاتهای قانونی است و به این ترتیب مشخص است که قانون مدنی زن را به خاطر ازدواج مجدد مجازات می‌کند.

و) - براساس قانون از آنجاکه ازدواج مجدد مادر باعث سلب حق حضانت از او می‌شود، لذا ازدواج مجدد مادر در ردیف «جنون» (که از عوامل سلب حق حضانت است) قلمداد می‌شود.

ز) - اگر مردی مبتلا به جنون شود یا زن دیگری، بگیرد حق حضانت فرزند به مادر نمی‌رسد.

ح) - با فوت مرد، جد پدری می‌تواند، در زمان حیات سر، شخص دیگری را وصی اولاد تحت ولایت خود تعیین کند. زن حق تعیین وصی برای فرزند خود را ندارد. وصی منصوب از طرف جد پدری و پدر، ولی طفل نامیده می‌شود ولی مادری که بار زحمت تولد و پرورش فرزند را به دوش کشیده است نمی‌تواند ولی طفل خود قلمداد شود و در زمان فوت همسر و جد همسرش، نگهداری و تربیت فرزند خود را باید به دست کسی بسپارد که آنها معین کرده‌اند و این ظلمی است در حق زن و مادر.

۲۶- در قانون مدنی هر چند برای چند همسری مقرراتی در نظر گرفته نشده و به طور صریح هم در بحث ازدواج به آن توجه نشده است، اما در برخی موارد، به طور ضمنی، به آن اشاره شده است. ازدواج با بیش از یک زن تحت شرایط معینی و از جمله رضایت همسر اول، عدم تمکین زن از شوهر، رعایت عدالت میان همسران، ... مجاز می‌باشد.

الف) - یک مرد می‌تواند در یک زمان چهار زن عقدی و تعداد نامحدودی زن صیغه‌ای داشته باشد. - و این در حالی است که در بخش عقب‌مانده فرهنگ و سنت جامعه ما، زن باید موجودی باشد مطیع، که حق بلند حرف زدن، حق حرف زدن روی حرف پدر و برادر و شوهر، حق بلند خندیدن، نداشته باشد. «آهسته برو و آهسته بیاید». به هیچ مردی نگاه نکند و سر به زیر باشد. هرگونه تبعیض، بی‌حقی، تحقیر، ... را به جان بخرد تا فقط مرد لذت ببرد.

به زن به عنوان موجودی «ناتوان»، «کم خرد»، «بی تجربه» و «ضعیف» نگاه می‌شود، موجودی که همواره باید مواظب وی بود تا در «دام» نیافتد، «فریب» نخورد، «دست نخورده» بماند تا «ننگی» نصیب خانواده‌اش نشود. مسؤولیت حفظ این «کالا» به عهده مرد است که البته «توانا»، «خردمند»، «با تجربه» و «قوی» است و می‌تواند قیمومت و ولایت خواهر، مادر، همسر، فرزند خود را در اختیار بگیرد و «کنترل» و «هدایت» آنها فقط باید توسط «مردش» صورت پذیرد.

ب) - از آنجاکه اکثریت زنان ایرانی از نظر اقتصادی وابسته به شوهر خود می‌باشند و از این رو برای مرد ایرانی بسیار سهل است که با فشار مالی (و در بعضی موارد با فشار جسمی و روحی) زن اول را وادار به رضایت برای ازدواج بعدی خود بکند.

ج) - اگر زن از شوهر تمکین و از دستورات او اطاعت نکند، و از جمله رضایت او را در موارد جنسی به

طور کامل جلب نکند، مرد می تواند بدین، ضات همسر اول، همسران دیگری را اختیار کند.

د) - با این که تصریح شده است که شوهر باید مساوات را بین همسران خود حفظ کند، قانون مدنی اختیار این امر را به عهده مردان گذاشته است و مجازاتی هم برای اجرا نشدن آن تعیین نکرده است. اگر مردی بخواهد بیش از یک زن بگیرد، خودش می تواند ادعا کند که توانایی اجرای عدالت در برخورد با همسران متعدد را دارد یا باید تشخیص این امر را به عهده شخص یا مقام دیگری قرار داد؟

ه) - در قانون شرط برقراری عدالت در همه عرصه ها میان همسران متعدد از جانب مرد از جمله شروط اصلی تعدد زوجات اعلام شده است. ولی مشخص نیست که براساس چه معیاری می توان از برقراری عدالت در احساس و عاطفه نسبت به همسران مختلف آگاه شد؟ و آیا اساساً برقراری عدالت در چنین امری شدنی است؟ منظور از عدالت چیست و تشخیص این که به عدالت رفتار شده یا نشده با کیست؟ شاید یک مرد بتواند از لحاظ پرداخت هزینه زندگی و اوقاتی که با هر یک می گذراند میان زنان خود به طور مساوی و عادلانه رفتار کند، اما عدالت و تساوی در نیل قلبی و نحوه و میزان دوست داشتن و محبت ورزیدن ناممکن است.

و) - براساس قانون زن نمی تواند به هنگام ازدواج با شوهر خود قرار بگذارد که زن دیگر اختیار نکند. و مرد حق ندارد حتی در سند ازدواج از حق ازدواج با چند زن صرف نظر کند. زن تنها می تواند به هنگام ازدواج با شوهر شرط کند و در سند ازدواج ذکر کند که اگر شوهر زن دیگری اختیار کند همسر او وکالت داشته باشد که خود را طلاق دهد. در هر صورت زن قانوناً نمی تواند همسر خود را از ازدواج با زن دیگری برحذر دارد مگر آن که زندگی زناشویی خود را بر هم زند و با توجه به شرایط اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جامعه و ترس از انگ و تهمت و سرکوفتها، اکثریت زنان به تسلیم در مقابل خواست مرد وادار می شوند.

۲۷- قانوناً تحصیل در بسیاری رشته های علمی برای زنان امکان ندارد.

۲۸- قانوناً فعالیت در برخی از رشته های ورزشی برای زنان ممنوع است.

۲۹- تبصره ماده ۱۰۲ «قانون مجازات اسلامی - تعزیرات» بیان می دارد که: «زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انتظار عمومی ظاهر شوند به تعزیر تا ۷۴ ضربه شلاق محکوم خواهند شد».

الف) - در قوانین ما مشخص نشده است که منظور از «حجاب شرعی» چیست و معیار بی حجایی و بدحجایی کدام است؟ و کدام مرجع صلاحیت رسیدگی به این امر را دارد که چه شخصی حجاب شرعی را رعایت نکرده است؟

ب) - آیا حکم شلاق به زنان و دختران به دلیل عدم رعایت حجاب شرعی، با موازین مورد قبول جهان و بینش انسانی تطبیق دارد؟

۳۰- بند ۱ ماده ۱۸ قانون گذرنامه اعلام می دارد که «صدور گذرنامه و تمدید و صدور اجازه خروج انفرادی اشخاص کمتر از هیجده سال تمام و کسانی که تحت ولایت و قیمیت می باشند با اجازه کتبی ولی یا قیم آنان» آن هم در موارد معینی امکان پذیر است.

بند ۳- ماده ۱۸ قانون گذرنامه بیان می دارد که برای زنان شوهردار ولو کمتر از ۱۸ سال تمام با موافقت کتبی شوهر گذرنامه صادر می شود.

الف) - این مواد قانونی، ناقض یکی از حقوق اساسی زنان یعنی حق مسافرت می باشد.

ب) - این مواد قانونی، تبعیض علیه زنان را در امر خروج از کشور منعکس می سازد، زیرا مرد مناهل برای مسافرت به خارج به اجازه همسر خود نیاز ندارد ولی زن برای مسافرت حتماً باید اجازه شوهر را کسب نماید.

ج) - برطبق قوانین جاری، دختر در ۹ سالگی می تواند ازدواج کند ولی تا هیجده سالگی حق ندارد به تنهایی به خارج از کشور مسافرت کند. اگر دختری از ۹ سالگی به آنچنان درجه از خرد و پختگی رسیده باشد که بتواند ازدواج کند و برای انتخاب همسر مناسب و برای یک عمر زندگی خود تصمیم بگیرد، بر چه اساسی قادر نیست برای مسافرت به خارج از کشور و زندگی یا تحصیل یا تفریح در آنجا برای خود تصمیم بگیرد؟ - با توجه به موارد اشاره شده در فوق، می توان گفت که بسیاری از حقوق اساسی زنان در جامعه ما همچنان نقض می شود و تبعیض علیه زنان همچنان ادامه دارد.

برداشت های نادرست از مفاهیم زیبایی، زنانگی و عشق

از اصول اولیه عشق و شرف یکی این است که هیچ کس نمی باید دیگری را به اسارت خود در آورد. ستم یک ثروتمند به مستمند قربانی با شرافت ندارد، و جوهر رابطه یک زن با مردی که او را چون مایملک خود در تملک گرفته است، هرگز نمی تواند شرافتمندانه توصیف گردد. شرف، عدالت و برابری در حقوق انسانها است، و عشق شرافتمندانه عشقی است که بر مبنای چنین عدالت و برابری استوار باشد. یکی از شرایط عشق حقیقی مبادله است، که شرط لازم مبادله نیز توازن یا برابری میان طرفین است. میان ارباب و برده، و یا میان مهر و کهنه مبادله صورت نمی تواند پذیرد، درست به همان ترتیب که آب به خودی خود هیچ فرازی را نمی تواند طی کند. عشق واقعی نمی تواند بر رابطه ای که به کوچترین شائبه استثمار آلوده است، بنیاد گردد، و از این رو گزافه نخواهد بود اگر بگویم که روابط میان زنان و مردان عموماً بر عشق واقعی استوار نیست. عشق تراونده از ترانه های سرشار از اشک و آه در برخی از اشعار عشق واقعی نیست. راز و نیازهای مرد و زن در در برخی از کتابها، افسانه های هجران در عشق، عشق کور، عشق آتشین و سوزان، و یا عشق رمانتیک نیز هیچ یک بیانگر احساسات یک عشق اصیل و واقعی نیستند.

عشق اصیل والاترین تجربه ای است که یک انسان می تواند به آن دست یابد و تنها چنین عشقی است که شکوفایی نهایی استعدادهای جسمی، روحی و عاطفی مرد و زن، و غور آنها به اعماق ضمیر و یا هستی را میسر می سازد. عمل یک عنصر اساسی عشق است. عشق رمانتیک یا دلیل دارانبودن کیفیت عمل، احساسی از اساس بیمار است؛ عشقی است که ریشه در محرومیت می دواند، و نه بر عمل، که بر واکنشهای عاطفه می روید. بسیاری از زنان که به تحمل فشارهای روحی، جنسی و روانی محکوم هستند چاره ای جز فدا کردن

عمل سراغ ندارند. ابتکار آغاز عمل از حقوق مرد است و نقش زن صبر است و به انتظار آن ابتکار نشستن. تهی کردن یک زن از غرائز مثبت و طبیعی اش، با تهی کردن او از مسؤولیتهای انسانی اش تفاوت ندارد، و بلکه با محروم کردن او از هسته اصلی شخصیت انسانی، و جوهر متمایزکننده آن از خصلتهای حیوانی، برابر است. و طبعاً زنی که اینگونه از مایه و محتوی درونی خود تهی شود، چیزی جز پوست و پوشش بیرونی بر او باقی نخواهد ماند. و از هر آنچه که ارزشمند است تهی شده و با قواره جسمی بیرونی اش تنها مانده است. در نتیجه او چاره‌ای جز پرداختن به این پوشش بیرونی نخواهد داشت - چاره‌ای جز سایش و نرم نگاهداشتنش برای خریدار خواهان لمس؛ و یا زدودن موهایش که گاه گاه دوباره می‌رویند؛ و یا نمایش و اختفای عریانیهایش در اینجا و آنجا به تناسب آنکه قاصد مد چه از توبره بیرون کند یا چگونه از پسند مشتریان خبر دهد.

جامعه تمام تلاش خود را به کار می‌بندد تا به زن بقبولاند که او چیزی جز یک پیکر، یا یک پوسته صرفاً جسمانی که می‌باید از همه نظر تحت مراقبتهای دقیق قرار گیرد نیست. در برخی جاها روزنامه‌ها، مجلات، و آگهی‌های تبلیغاتی با زن چون اندامی نیازمند ماساژ دائمی و باکره‌های گوناگون، و یا چون لیبی محتاج رنگ آمیزی با ماتیکیهای خوشرنگ، برخورد می‌کنند. اما حتی همین پوسته خارجی، و این چهره جسمانی بیرونی زن نیز به او تعلق ندارد که به میل خویش به آن پردازد. تصمیم این که زن چگونه باید بنماید نیز با دیگران است - با صاحبان صنایع کالاهای مصرفی زنان در پایتخت‌های بزرگ غرب. یک زن متجدد در بغداد، قاهره و یا تونس لباسهایی را که خود بپسند نمی‌پوشد، بلکه لباسهایی را که یکی از سلاطین سرمایه‌دار مد در پاریس و یا نیویورک مناسب او ببیند به تن می‌کند.

تولید سرمایه‌داری انگیزه‌ای جز تأمین سود برای صاحبان سرمایه و اربابان تجارت ندارد. نیازهای حیاتی اکثریت مردم امری است فرعی که تأمین آنها تنها تا آن مرحله‌ای صورت خواهد پذیرفت که استمرار چرخش ماشین سود ساز را به دور از تأثیر انزجار و تنفر عموم در کارکرد خویش تضمین کند.

مزون‌های عظیم مد در جهان غرب، طبعاً نیازهای جنسی و روانی مردم جوامع عرب و ایرانی را شناسایی می‌کنند و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند - مردم جوامعی که ارزشهای اخلاقی حاکم بر آنها ارضای جسمی و عاطفی میان زن و مرد را با کفر و گناه برابر قرار داده و از این طریق محرومیت جنسی را بر آنان تحمیل کرده است. واپس‌گرایی مذهبی‌گرایشی است که بر محرومیت جنسی می‌افزاید و از این راه اذهان مردم را بیش از پیش به مسائل مرتبط با سکس مشغول می‌کند. انرژی جنسی ذخیره شده سپس به کانال مصرف کالاها، که خصلت جنسی آن اینگونه گویا و دقیق در پوستره‌های تبلیغاتی در برخی کشورها ترسیم شده است، هدایت می‌گردد. تمامی این تحولات در جامعه‌ای که زنان آن مضمون اصلی شخصیت خود را از دست داده و از خصائل انسانی خود تهی شده باشند، و یا در جامعه‌ای که زنان آن به یک شی، به عضوی از بدن، و به یک وسیله صرف تقلیل یافته باشند، امری غیرطبیعی و بعاده نیست. آنان گاه وسیله تبلیغ‌اند در خدمت فرهنگ خرید و مصرف؛ گاه ابزار لذت؛ هم‌سازان و ارضای جنسی، گاه صرفاً اجناسی شایان خرید و فروش در بازار عقد و ازدواج.

نتیجتاً هر خصیصه‌ای که در مورد اشیاء، ابزار و کالاها بتوان برشمرد، در مورد زنان نیز سراغ می‌توان گرفت. او به ایام جوانی و تراوت خود، یا آنگاه که باکره‌ای است که برای نخستین بار از او بهره می‌جویند

بیشترین ارزش را دارد. ارزش او سپس به تناسب دفعات ازدواج، معاشقه، و یا استفاده قبلی کاهش می‌پذیرد، چه او دیگر یک زن دست دوم به حساب می‌آید. در واقع در چنین برداشت منحرف و بیمارگونه‌ای از زنان است که ویژگیهای اصلی ضوابط اخلاقی موجود و مفهوم رایج پاکدامنی را جستجو باید کرد. اگر بنا باشد که سنت ازدواج به شکل کنونی آن بر استعمار زنان، تبعیض علیه آنان، و بیگانگی زنان و شوهران از یکدیگر استوار باقی بماند، طبعاً از پرورش زنان ساده لوح و ازدواج با آنها نیز گریزی نخواهد بود.

به عبارت دیگر آنان یک «گرچه ملوس» کور را که فاقد هرگونه درک از حقوق، خواستها، و حتی امیال جنسی خود، و یا نیازها و خواسته‌های ذهنی خویش باشد، بهتر شایسته ازدواج می‌بینند. ارزش زن با افزایش سن او کاهش می‌یابد. برخورد نسبت به سن زنان، جوانی و زیبایی‌شان نیز در واقع در همین زمینه قابل درک است. جوانی یک زن عبارت از سالهایی است که او بتواند به شوهرش لذت جنسی دهد، فرزند به دنیا آورد، و خانواده شوهرش را از عهده خدمتگزاری برآید. این ایام معمولاً از آغاز بلوغ یا از نخستین قاعدگی، تا زمان یائسگی ادامه پیدا می‌کند، و به عبارت دیگر تمامی سنین باردهی او از حدود پانزده تا چهل و پنج سالگی را فرا می‌گیرد. به این ترتیب سن یک زن از سن یک انسان طبیعی کمتر است و تنها حدود سی سال دوام دارد. با اتمام دوره‌های ماهانه یک زن، زندگی او پایان یافته تلقی می‌گردد، و در این حال اصطلاحاً گفته می‌شود که او به سن یائسگی (سن الیاس یا سن پایان هر نوع امید) قدم گذارده است.

در بسیاری از تحقیقات جدید این نکته به اثبات رسیده است که ساختمان زیستی و روانی زن، طول عمر بیشتری را در مقایسه با مرد برای او امکان‌پذیر می‌سازد، اما جامعه علی‌رغم این واقعیت، عمر مؤثر زن را نیم عمر مؤثر مرد مقرر کرده است. در مورد یک مرد بلوغ مطلوب جسمی و روانی او، چیزی در حد سنین چهل تا چهل و پنج سال تلقی می‌شود، حال آن که در مورد یک زن دقیقاً همین سن به عنوان فصل پایانی حیات فعال او، یا فصل «پایان هر نوع امید» انتخاب گردیده است. به عبارت دیگر جامعه دقیقاً زمانی را که زن به اوج بلوغ و فعالیت فکری، جسمی و عاطفی خود می‌رسد به عنوان زمان افول او معین می‌کند. از نظر جامعه وظایف زن در زندگی در چنین سنی که او تحت فشارهای اجتماعی و خانوادگی پیر و سترون شده است پایان می‌یابد، و او از آن پس آماده است تا به دست جامعه زنده به گور شود.

معیارهای زیبایی نیز بر بنیادی از همین برداشت تنگ‌نظرانه نسبت به زنان، استوار گردیده است. یک زن زیبا دختر جوانی است با بدنی سیمگون، و چه باک اگر ذهن او از محتوی تهی باشد. زیبایی او را شکل بینی و عطف لبهایش معین می‌کنند. اگر اندازه بینی او یک میلی متر کمتر از میزان مطلوب، و برآمدگی باسنش اندکی کمتر از حد تناسب باشد، آنگاه جز شرم و خجلت هیچ چیز نصیب او نمی‌شود. اما در مورد مرد، هیچ چیز جز پول جیب او اهمیت و ارزش ندارد.

هنر و ادبیات در برخی جاها، در تحکیم این‌گونه مفاهیم و برداشتها از زیبایی زن، نقشی حیاتی ایفا کرده است و هم اینک نیز می‌کند. دختری که موهای موج، مژگان بلند، لبها و پستانهای جذاب و درشت داشته باشد، همه جا در ترانه‌ها، اشعار و داستانها موضوع تحسین و ستایش قرار می‌گیرد. زیبایی که اینگونه یک جانبه و قلب شده فهم شد، مفاهیم زنانگی و پاکدامنی نیز جز به همان منطق قربانی نخواهند شد. زنانگی یا زن بودن با ضعف، سادگی، انفعال و تسلیم‌طلبی برابر قرار داده می‌شود. اینها همه صفاتی هستند که با نقش

خدمتگزاری شوهر و فرزندان، یا نقشی که جامعه بر زنان تحمیل کرده است بخوبی وقف می‌دهند. برای زن بودن به این مفیوم، باید چون یک خدمتکار مطیع و پرکار به خفت و کهری خود تسلیم شد و به آن تن در داد. از سوی دیگر مردانگی و مرد بودن با صفاتی چون اقتدار، اراده، ابتکار و جسارت شخصی که مختص اربابان است، از صفات منسوب به زنان متمایز می‌گردد. شرف و بکارت یک دختر را به چوب کبریت تشبیه می‌کنند که تنها یک بار آتش می‌گیرد و سپس خاکستر می‌شود. آن لحظه که دختری بکارت خود را از دست داد، در واقع شرف خود را به نحو چیران ناپذیری از دست داده است و هرگز آن را دوباره باز نخواهد یافت. اما شرف یک مرد ربطی به بکارت او ندارد. بکارت مرد صدها و بلکه هزارها بار می‌تواند سلواخته شود بی آن که خدشه‌ای به آبرو و شرف او وارد آورد.

جنبشهای رهایی زنان که در سالیهای اخیر از لحاظ گستردگی، نیرو و بلوغ به ابعاد تازه‌ای دست یافته‌اند، اینک وظیفه غرورآفرین تبیین ارزشهای متکی به علم جدید زن را نیز عهده‌دار شده‌اند. علم مزبور می‌کوشد تا با نفوذ به عمق خصوصیات واقعی جسمی، زیستی، روانی و روحی زن، پرده از علل واقعی تحریفی که تمام جوانب طبیعت و حیات او را فراگرفته است بردارد. این تلاش ضرورتاً به دانش جدید مرد و طبیعت او نیز به عنوان وجه دوم و وجه دیالکتیکی حیات انسانی (یعنی زن و مرد) رهنمون شده است. تلاش مزبور بعلاوه نظریات جدیدی را نیز پیرامون تعلیم و تربیت کودکان، که پیش از این بر سرکوب و تبعیض میان دو جنس استوار بود و جامعه طبقاتی پدرسالار را با مردان و زنان متناسب با ضرورت‌های ادامه حیات آن تجهیز می‌نمود، مطرح کرده است.

رشد نهضت آزادیبخش زنان در سراسر جهان بی‌تردید مدیون عواملی چون اندیشه‌های مارکسیستی و نوشته‌ها و مبارزات زنان و مردان سوسیالیست راستین، و همچنین مبارزات زنان بر علیه تبعیضی است که نظامهای اجتماعی گوناگون بر آنان روا داشته‌اند - تبعیضی که نخستین بار با تحمیل سيطرة و استبداد مرد بر زن در داخل و خارج خانه آغاز گردید و طی هزاران سال تاریخ بشری ادامه یافت. حرکت آزادیبخش حیاتی امروز زنان ثمره سالیهای طولانی مبارزه‌ای است که طی آن میلیون‌ها زن سرکوب شدند، به قتل رسیدند، و یا زنده در آتش سوختند. در طی این سالها چه بسیار زنان که به اتهام واهی ساحرگی و یا ارتباط با شیطان، قربانی تفتیش عقاید اروپای قرون وسطی شدند، و چه آن‌ها که قربانی جوامع برده‌داری و یا فتودال ممالک مشرق زمین گردیدند. حرکت مزبور ثمره تحقق سرکوبی است که زنان گذشته و امروز جهان در طی قرون متحمل شدند؛ و بعلاوه بیانگر قدرت و حیات تازه‌ای است که نهضت سیاسی و اجتماعی نوین زنان برای دیدن در مبارزه تمامی بشریت بر علیه ظلم و ستم به همراه دارد.

شعب و مرزهای جدید علم، هر روز گوشه تازه‌ای از طبیعت ناشناخته زیستی و روانی زن را به تصرف خود در می‌آورند و بر آن نور معرفت می‌تابند. افکار و اندیشه‌های نو تدریجاً قدرت، روشنی، و استعداد مقابله مؤثر خود را با مفاهیم و نظریات کهنه را آشکار می‌کنند - نظریات کهنه‌ای که خانه‌داری و زایش و پرورش اطفال را وظایفی ناشی از طبیعت تغییرناپذیر و بنیادین زن می‌داند و می‌پندارد که زنان به اقتضای طبیعت مزبور ارضای خود را در مادر بودن و همسر بودن، و سعادت خود را در به دنیا آوردن طفل جستجو و کسب می‌کنند. امروزه در سایه نظریات علمی ناظر بر ساختار اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه، و رابطه

آن با طبیعت انسان، دیگر وجود چنین طبیعت ذاتی ثابت و تغییر ناپذیری را نمی‌توان پذیرفت. خصائص انسانی کیفیاتی است که نسبت به محیط و شرایط تولد و زیست افراد تغییر می‌کند و رنگ می‌پذیرد. بنابراین خصلت انفعالی زنان، و گرایش تهاجی مردان، عناصر غریزی طبیعت آنها نیست، بلکه پدیده‌های ریشه‌داری از تاریخ و تمدن است که محیط و حیات اجتماعی انسانها نقش عمده را در تکوین آنها ایفا کرده است. امروزه شواهد بسیاری در تأیید این واقعیت در دست است که خصائلی که پیشتر غریزی مرد و زن تلقی می‌شد در واقع مولود جامعه، محیط، آموزش، و پرورده‌های گوناگون اجتماعی شدن حیات است، و بعلاوه روابط میان زن و مرد نیز از هیچ سرمشق ثابت و ابتدایی تبعیت نمی‌کند. اخلاق و ارزشهای جنسی به تناسب ساختارهای اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تغییر می‌پذیرند خصوصیات جنسی انسان نیز چون خصوصیات دیگرش تابعی است از جامعه، شرایط محیط، و آموزش.

تمدن مردسالار میان اطفال دختر و پسر فرق قایل می‌شود. به فرزند پسر از ابتدا آموخته می‌شود که چگونه شخصیت خود را پروردد، و چگونه خود را برای زندگی توأم با قدرت، مسؤولیت، اقتدار و ایستادگی در برابر مشکلات، که ویژه یک مرد است مهیا گرداند. از سوی دیگر یک دختر از ابتدا می‌آموزد که به گوشه‌ای بخزد و از انتظار کناره‌گیرد، ضمیر واقعی خود را پنهان کند، و خود را برای زندگی توأم با انفعال، ضعف، اتکای به مرد و تسلیم به سيطرة او، که خاص زنان است، آماده کند. تبعیض میان زن و مرد شخصیت هر دو را به بی‌راهه می‌کشاند، و رشد واقعی آنها را سد می‌کند.

در جامعه عرب، عقب‌ماندگی فرهنگی و علمی نقش بسیار مهمی در ناکامی مبارزات مردم، و ممانعت از گام نهادن آنها به مسیر درست ایفا می‌کند. یکی از مهمترین سلاح‌هایی که برای مهارکردن طغیان زنان و جوانان بر علیه نظام پدر سالار و ارزشهای آن به کار گرفته می‌شود، استفاده سوء و ناصواب از اسلام و اصول آن است. تردید نیست که موج خرافه‌گرایی مذهبی نیز که در سالهای اخیر بسیاری از ممالک را درنوردیده است، شیوه‌ای است که طبقات حاکمه برای سد کردن جنبشهای ترقیخواهانه به کار بسته‌اند. سعی آنها بر این است که مردم را متقاعد کنند که اغلب مشکلات و بحران‌های اقتصادی و سیاسی سالهای اخیر ناشی از انحراف و دوری مردم از مسیر اسلام بوده است، و تنها راه علاج رنج‌ها و مشکلات اکثریت مردم بازگشت به آغوش اسلام است و از باورهای مذهبی مردم برای سرپوش گذاشتن بر علل واقعی ایجاد مشکلات و ماهیت حقیقی معضلات جامعه سوء استفاده می‌کنند تا با احکام، تعالیم، فتاوی خود، مردم را از نظر فکری، سیاسی، اخلاقی و حتی از نقطه نظر جنسی مطیع اراده طبقات حاکمی قرار دهند که خدا را «پشتیان» خود می‌خوانند. در سالهای اخیر در بسیاری از کشورهای اسلامی، گرایش به تحمیل پوشش ظاهراً اسلامی بر زنان، بار دیگر تحت عنوان وقار و نجابت زنان تشدید شده است. زن بار دیگر باید در پوشش فرو رود چرا که بدن او شرک آلود، و به طرز خطرناکی وسوسه‌انگیز است. در این فضای آکنده از تضاد چه بسیار زن و دختری که به اختلالات روانی گوناگون دچار نمی‌گردند. ترانه‌ها و ادبیات پیوسته ذهن او را از پیوندها و احساسات عاشقانه لبریز می‌کنند، اما در همان حال سزای دختری که به ندای عشق پاسخ دهد، سرزنش و مجازات بی‌رحمانه خواهد بود. هرزگی و ناپاکی خفیف‌ترین القاب چنین دختری خواهد بود، و از آن پس هیچکس، منجمله آن که وی به عشق او گرفتار افتاده نیز او را به همسری نخواهد گزید. چنین مردی به دخترک ترضیع خواهد داد که او به دختری که

پیش از ازدواج خود را اسیر عشق یک مرد کند، اعتماد نمی‌تواند داشته باشد، گرچه آن مرد خود او باشد. افزایش ناگهانی آمار جنایت، دزدی، آدم‌ربایی، اعتیاد، سوداگری سگس، الککل و مواد مخدر، برای هر کس که چشم خود را به روی آنها فرو نیندود به وضوح و روشنی قابل رویت است. پدران روز به روز بیشتر به وسوسه فروش دختران تحت عنوان ازدواج گرفتار می‌شوند. روابط جنسی از نوعی که انگیزه آنها پول، امنیت، و یا هر نفع مادی دیگر باشد تدریجاً به زیان عشق، دوستی، صمیمیت، و عواطف راستین جای خود را در جامعه می‌گشاید و بر آن حکمفرما می‌شود. این فساد گسترده اخلاقی و جنسی در عین حال با موجی از خرافه‌گرایی مذهبی که به ظاهر با آن تضاد دارد نیز همراه است. از گوشه و کنار این کشورها نغمه‌های هماهنگی برخاسته است که اجرای بی‌کم و کاست احکام اسلامی و کيفرهای شدید آن از قبیل بریدن دست دزد و یا سنگسار کردن زنان زناکار را خواستار شده‌اند. در عین حال برخی مردم با این موج وحشیانه خرافه‌گرایی مخالفت می‌ورزند. آنان تأکید می‌کنند که به عوض بریدن دست دزد بهتر است بر بریدن ریشه‌های فقر از جامعه خود تمرکز کنیم؛ و یا این که به عوض سنگسار کردن زنان زناکار، محرومیت جنسی را از جامعه بزدانیم و به جوانان امکان دهیم که از یک زندگانی سالم جسمی و روحی برخوردار شوند. اما این نحو تفکر منطقی، قطره‌ای در دریای افراطی‌گری و اطاعت کورکورانه مذهبی بیش نیست، به این لحاظ فرهنگ، ادبیات، و هنر ترویجی، روزنامه‌ها، فیلم‌ها، تلویزیون، تئاتر و کتاب‌ها، نمی‌باید جز خفه کردن صدای عقل و منطق و ممانعت از آگاه شدن مردم به حقایق هدف دیگری را دنبال کنند؛ و نه این که به رویت علل روی آوردن بسیاری از جوانان تحصیلکرده به مواد مخدر، سگس، جنایت، و خودکشی تدریجی جسم و روحشان از این راه، چشم باز کنند. اگر بار دیگر بخواهیم به مفهوم پاکدامنی باز گردیم بجاست از خود سؤال کنیم که آیا زنی که برای به دست آوردن پول و خریدن نان جسم خود را به یک مرد واگذار می‌کند «ناپاک» تر است یا دولتی که عقل و منطق و اخلاق را با امکان ثروت‌اندوزی مثنی صاحبان زر و زور معاوضه کرده است؟ آیا جوانی که با مصرف قرصهای مخدر می‌کوشد تا از چنگال فقر به جهان خیال بگریزد بیشتر مستوجب کیفر است یا آنان که از حفظ فقر موجود سود می‌برند و غنی‌تر می‌شوند؟ در هر جامعه‌ای که بنیاد آن بر استثمار، استبداد و نقض حقوق انسانها استوار باشد، برخورد میان ارزشهای اقتصادی و سوداگرانه، و ارزشهای اخلاقی و مذهبی، امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر است. نتیجتاً تضادهای عمیق، و معیارهای اخلاقی دوگانه‌ای که همه شئون زندگانی را فرا می‌گیرد، بافت جامعه طبقاتی و پدرسالار را به کلی در هم می‌ریزد. اما فاجعه در این است که مکافات عواقب این‌گونه تضادها را که در ممالک فقیر و عقب‌مانده حادث‌ترند، نه آنان که فرمان می‌رانند، بلکه افراد یا طبقاتی که چون زنان و طبقات زحمتکش باید متحمل شوند. سرکوب اقتصادی، جنسی، و اخلاقی زنان در یک جامعه عقب‌مانده، ابعاد شدیدتر و گسترده‌تری به خود می‌گیرد. بک زن تهیدست همیشه کیفر شدیدتری برای «خطاهای» خود متحمل می‌شود. پول و ثروت می‌تواند بسیاری را از مجازات‌رهای بخشد. و چه بسا که پلیدیهای او را نیز به فضیلتها و محسنات بدل کند. پول قادر است که یک زن مطلقه را از بی‌خانمانی، در یوزگی، و خودفروشی قانونی یا غیرقانونی حفظ کند، و یا علی‌رغم غیرقانونی بودن سقط جنین هر زنی را در مطب یک پزشک متخصص از شر یک جنین ناخواسته نجات بخشد. در چنین جوامع و از چنین دیدگاههایی، زنان، اشیاء ابزار، و سابلی پیش نیستند: اشیایی در خدمت تبلیغات

تجاری، و یا کار بی‌دستمزدی در منزل و مزرعه؛ ابزاری در خدمت فعالیت تولید نسل جامعه؛ و بالاخره وسیله‌ای در خدمت ارضای امیال و هوسهای جنسی مردان. شاید یکی از بزرگ‌ترین عیوب تاریخ مژدون نوع بشر این باشد که به عوض انعکاس وقایع از دیدگاه مردم تحت سلطه، به انعکاس آنها از دیدگاه حکام و فرمانروایان پرداخته است. زنان ایرانی به خلاف ادعای مردان، و تاریخ ساخته و پرداخته‌شان، ناقص‌العقل، ضعیف و یا متفعل نیستند، بلکه به‌عکس همین زنان صدها سال زودتر از زنان آمریکا و اروپا، ایستادگی و مبارزه در برابر استثمار طبقاتی و نظام پدرسالار را آغاز کردند. زنان آمریکا تا نیمه دوم قرن بیستم نه تنها دریافته‌اند که تا آن زمان در واقع به ساز مردان می‌رفسیده‌اند، بلکه به این نکته نیز توجه نداشته‌اند که در زبان آنها واژه مذکر man (به معنی مرد) به تمام بشریت اعم از زن و مرد اطلاق می‌گردد. به همین دلیل است که امروز برخی از جریانهای آزادیبخش زنان آمریکا، تازه تلاش برای تغییر لغت‌نامه زبان انگلیسی را آغاز کرده‌اند. اما قدرت زنان ایرانی در هزار سال قبل از هجوم خشن اعراب و ورود اسلام به ایران، تحسین‌برانگیز بوده است. آنها حتی نقش برجسته‌ای در امور سیاسی و حکومتی ایفا می‌کردند و بارها به عنوان مقام اول بزرگترین امپراطوری جهان در آن دوران حکومت کردند. اما زنان عرب تغییرات مقتضی را چهارده قرن پیش در بدو پیدایش اسلام به انجام رسانیدند. قرآن نیز در ابتدا ضمیر و صیغه‌های مذکر را علاوه بر مرد برای زن نیز به کار می‌برد، اما زنان عرب به آن اعتراض کردند و گفتند: «ما نیز چون شما اسلام آورده‌ایم، و هر چه شما کردید ما نیز به جا می‌آوریم، اما قرآن از شما نام برده است و از ما نه». اشاره زنان به لفظ مسلم بود که واژه‌ای است مذکر و در ابتدا به همه مسلمانان اعم از زن و مرد اطلاق می‌شد، اما از آن پس در قرآن، مؤنث این واژه نیز به کار گرفته شد «انّ المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات».

تاریخ ایران و حتی اعراب نمونه‌های بسیاری از مقاومت‌های زنان را که از قدرت و ابتکار آنان در دوره‌های مختلف مبارزه حکایت می‌کند در دسترس ما قرار داده است. ضروری است که انسان در تاریخ این مبارزات عمیق‌تر شود تا دلایل واقعی جسارت و پشتاوی خارق‌العاده زنان در بعضی مقاطع تاریخ تحول جامعه آنان را درک کند. این کاوش به‌علاوه به ما امکان خواهد داد که عواملی را که به قلب و تحریف مفاهیم زیبایی و زنانگی منتهی شده و از زن تصویر موجود عجیب‌الخلقه‌ای ساخته است نیز باز شناسیم. بسیاری تلاش می‌کنند تا زن امروز از مقام یک انسان صاحب جسم و اندیشه و ضمیر، به دلچکی بدل شود که چهره خود را با رنگهای رولون یا کریستین دیور بیاراید، سینه‌های خود را به معرض نمایش گذارد، ران‌هایش را از زیر دامن‌های کوتاه بیرون اندازد، بر روی پاشنه‌های بلند کفش خود چون مستی لایبقل از سویی به سوی دیگر تاب خورد و باسن و سینه‌هایش را چون یک مخلوق عجیب‌الخلقه به نوسان در آورد، و سرانجام چشم‌هایش را با جوهر سیاه، خط‌چشم، و مژه مصنوعی از زیبایی اندازد. دلچک مورد بحث آنگاه نگاهی از بلاهت، هاله‌ای از سادگی، و ظاهری از شکندگی و ناستواری نیز بر نقاب خود می‌افزاید تا به یک «مؤنث تمام عیار» بدل شود.

زیبایی حقیقی، زیبایی زنی است که جز خود نباشد، زنی که برای به دام انداختن شوهر خود را به ظاهری که در واقع متعلق به او نیست نیاراید، و سپس از بیم بی‌وفایی و از دست دادن شوهر شخصیتی دروغین را به عاریت نگیرد، زنی که از بیم ضدیت مردم و برچسب غیرعادی بودن به معیارهای متعارف جامعه تن در ندهد

و از تغییر رفتار و امیال و تلقی خود از خوشبختی به تلقین جامعه مردسالار، امتناع ورزد. زیبایی به اندازه باسن، چربی زیر برجستگی‌ها، و یا آرایشی که اضطراب درونی و فقدان اعتماد به نفس را پنهان می‌کند نیست، بلکه پیش از هر چیز مدیون قدرت تفکر، سلامت جسم، و کمال نفس است.

متأسفانه بسیاری از زنان و دختران تحصیل کرده جامعه ما هنوز نتوانسته‌اند ذهن و اندیشه را بر لاک و ناخن و مژه چشم ترجیح دهند. اما این امر نشانه نارسایی فکر و ذهن زنان نیست بلکه دقیقاً بازتاب تربیت نادرستی است که از سنین ابتدایی یک دختر آغاز می‌شود و در نهایت زنان را انسانهایی سطحی و درون تهی به بار می‌آورد. یک دختر از کودکی می‌آموزد که به جای نگرانی از بابت رشد استعداد فکری‌اش، توجه خود را با دقت به البسه، اندام، و نگاههای خود معطوف کند. چه بسیار دختران که به سبب شوق دستیابی به نشانه‌های مقبول زیبایی و زنانگی به اختلالات روانی و اضطرابات گوناگون دچار نگردیدند. گمان و تصور یک دختر این است که زندگی و آینده‌اش به اندازه بینی و یا خمیدگی مژه‌هایش بستگی دارد، تا آنجا که حتی یک میلی متر کوتاهی طول مژه‌ها نیز می‌تواند به مسئله‌ای جدی، و بحرانی واقعی در زندگی او تبدیل گردد. امروزه در بسیاری از جوامع و از جمله کشور ما، زن «متجدد و اروپایی مآب» - که ترقی را در ظواهری چون پوشیدن دامنهای کوتاه و بیرون انداختن رانها، به دست گرفتن چوب سیگار و دودکردن سیگارهای بلند، سرکشیدن گیلساهای ویسکی با «آخرین ته مانده‌های جیب» دیوانه‌وار رقص‌های مدرن می‌بیند - تدریجاً ممکن به یک پدیده عادی و متعارف تبدیل شود.

با این همه آنچه که در زیر این نقاب پر زرق و برق به حیات ادامه می‌دهد هنوز زن است - زنی سرکوفته از نظر روحی، جنسی، و عاطفی که فکر و ذهن خود را به حجابی ضخیم و نفوذ ناپذیر می‌پوشاند، اما رانها و شانه‌هایش را عریان می‌گذارد، زنی که هنوز ارزنده‌ترین هدف زندگی‌اش را از ازدواج با یک مرد، اطاعت و خدمتگزاری او، و کودک آوردن - و ترجیحاً پسر آوردن - برای او می‌پندارد.

ضرورت تلاش مستقل زنان برای احقاق حقوق خود

علی‌رغم تمامی مصوّبات بین‌المللی، در دفاع از حقوق زنان، متأسفانه اعمال تبعیض علیه زنان به طور گسترده‌ای در کشور ما همچنان ادامه دارد و بسیاری از حقوق اساسی آنها همچنان نقض می‌شود. زنان و دختران یا باید تسلیم شرایط شوند، واقعیت موجود را بپذیرند، از حقوق اساسی خود حرفی نزنند، گوشه‌گیری اختیار کنند، یا باید با شناخت کامل از حقوق اساسی خود، برای تحقق آنها تلاش کنند. زن از هر طبقه‌ای که باشد، یک محرومیت عینی به عنوان زن می‌کشد و اگر از اقلیت‌های ملی، طبقات زحمتکش، یا از نژادهای تحقیر شده باشد، محرومیت دیگری هم از این نقطه نظر تحمل می‌کند. واضح است که آگاهی زن از آن محرومیت، زمانی آغاز می‌شود که زن، آگاهی ذهنی بیشتری به آن یافته باشد. ولی وقتی زنی محرومیت خود را به عنوان زن مورد سؤال قرار داد و علیه آن عصیان کرد، دینامیک این اعتراض، او را به

آگاهی زنان را از همین زاویه می توان سریع تر ارتقاء داد. زیرا یک زن، صرف نظر از تعلق آن به یک قشر و طبقه اجتماعی (کارگر، دهقان، معلم، خانه دار، کارمند...) در درجه اول، ستم کشیدگی اش را در «زن بودن» می بیند. زن کارگر می بیند که مرد کارگر از او بیشتر مزد می گیرد و کمتر مورد فشار قرار دارد. زن دهقان می بیند که مزد روزها کارش را باید به پدر یا برادر یا شوهرش تحویل دهد. زن خانه دار هم باید تمامی کارهای خانه را انجام دهد. از این رو زنان زودتر می توانند به محرومیت شدید خود به عنوان یک زن آگاه شوند و آمادگی بیشتری برای تلاش در راه رفع این محرومیت ها از خود نشان می دهند. در طول تاریخ همواره زن - بدون توجه به جایگاه اجتماعی او - نه تنها در درون طبقه خود بلکه توسط طبقات دیگر مورد تبعیض قرار می گرفته است. گرچه سرنوشت زن ستم دیده، به سرنوشت مرد استعمار شده پیوند خورده است، اما علاوه بر قیود اقتصادی و طبقاتی، به فشارها و محدودیت ها و محرومیت های خاص خود نیز دچار هست. اگر به زن و مرد کارگر ستم طبقاتی اعمال می شود، اما درون همان سیستم اقتصادی، زن کارگر مجبور به تحمل روابط نادرستی است که از سوی مرد کارگر به او تحمیل می شود. همچنین زنانی که به طبقات استعمار کننده وابسته بودند با وجود بسیاری از امکانات مادی باز هم مورد تحقیر و سوء استفاده و ستم مردان قرار می گرفتند. در عین حال جنبش زنان برای دفاع و تحقق خواست ها و حقوق اساسی زنان، می تواند و باید با دیگر جنبشهای اجتماعی عدالت جویانه یا آزادی خواهانه پیوندی واقعی برقرار سازد، و به عبارت دیگر در عین داشتن استقلال از دیگر جنبش های اجتماعی، بتواند وحدت و یگانگی عمومی میان همه این جنبشها را شکل و تحکیم بخشد. درست است که تغییر روابط تولیدی در اجتماعی، از بین رفتن مالکیت خصوصی، ورود زنان به نیروی کار اجتماع و به دست گرفتن نقشهای تولیدکننده اجتماعی، از شرایط لازم برای تساوی حقوقی زن و مرد است و چنین شرطی با تحقق یک تحول اجتماعی عمیق، جامعه عمل می پوشد، اما این شرط لازم، به هیچ وجه برای تحقق حقوق زن کافی نیست. وجود جنبش زنان که مسایل ویژه زن را در اجتماع، مطالعه و برای احقاق حقوق زن تلاش می کند، تنها عاملی است که می تواند احقاق حقوق زن را در جریان تحول اجتماعی تضمین کند. مطالعه انقلاب ها، به وضوح نشان می دهد که تغییر موقعیت زن در اجتماع، تا چه حد به وجود یک جنبش مستقل زنان در آن انقلاب، بستگی داشته است. واضح است که جنبش زنان نمی تواند به تنهایی تحول کیفی اجتماعی را به وجود آورد، بلکه باید همواره در عین استقلال، همبستگی و همدوشی خود را با جنبشهای دمکراتیک حفظ کند. هیچ جنبش دمکراتیکی نمی تواند بدون شرکت زنان و دختران در زندگی اجتماعی - سیاسی و فرهنگی، به طور موفقیت آمیزی به پیش رود. هر جنبشی، میزان ترقی اجتماعی و سیاسی خود را به صورت شرکت فعال زنان و میزان مسئولیت آنها در آن جنبش، بازتاب می دهد. جنبشی که نتواند در برخورد با نیازها، آرزوها، خواست ها، علایق زنان و جلب اعتماد آنها، درست عمل کند، در اصل جنبشی است بدون آینده و محکوم به زوال.

باید به زنان فرصت داد تا به آرزوهای آرمانی خود (داشتن شغل مناسب - ادامه تحصیل تا سطوح بالا - ایفای نقش بزرگ در برنامه های آینده جامعه - ازدواج مناسب و ایفای نقش همسر و مادری نمونه - افزایش قدرت آفرینندگی و خلاقیت در همه عرصه های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و هنری - کسب استقلال و

جلب اعتماد دیگران ...) دست یابند. باید علائق و نیازهای ویژه سن و موقعیت آنها در جامعه درک شود و فضای مناسبی برای آنها بوجود آید، تا بتوانند علایق و خواست‌های خود را با منافع و خواست‌های تمام مردم منطبق سازند، و با شرکت روزافزون و مؤثر در فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و اداره جامعه، سیمای یک زن تلاشگر و مدیر شایسته را از خود ارائه دهند. مشخص‌ترین ویژگیهای چنین سیمایی، آمادگی برای عمل، روح پرتلاش کنجکاوی، تشنه حق و عدالت بودن و آزادی‌طلبی می‌باشد. باید سهم زنانه را برای ساختن و زیبا کردن زندگی، به طور جدی در نظر گرفت. زنان خواستار درک و پذیرش استعدادها و توانایی‌های خود، خواهان داشتن مسئولیت و فرصت‌هایی برای نمایش خلاقیت، قدرت تصمیم‌گیری و توان اجرای تصمیم‌های خود هستند. آنها می‌خواهند در اجتماع و در محیط کار و تحصیل و زندگی، تبعیض جنسی از بین برود، بدبینی و شکاکیت و یأس و تحقیرشدگی را در وجود خود ناپود سازند و با احساساتی شایسته‌تر و اخلاقی والا‌تر و رفتاری پخته‌تر و مسئولیت‌پذیری آگاهانه‌تر و جدی‌تر، در جامعه و خانواده حضور فعال و حتی رهبری‌کننده داشته باشند. زنان سرشار از امیدهای درخشان و آرزوهای شرافتمندانه، مدافعان هرچیز نو، مبارزان برضد هرگونه سکون، تنها در توسعه و گسترش بیشتر مناسبات در روابط مردمی است که می‌توانند مقام سازمان‌دهندگان عالی و محققانی ثابت قدم و شخصیت انسانی خود را شکل و رشد دهند، از حقوق اساسی و دموکراتیک خود دفاع و برای تحقق آنها تلاش کنند، با ارتقاء بیش سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و علمی خود و بهره‌گیری از تجارب دیگران، بر ترسی ناشی از بی‌تجربگی و نارسایی فکری سیاسی و اجتماعی خود غلبه، و نقش خود را به عنوان عاملی قاطع در مبارزه به خاطر آینده بهتر به درستی ایفا کنند. تنها زمانی که زن بر خصوصیت و ویژگی انسانی و حقوقی برابر خود با مرد تکیه کند و فارغ از ویژگی‌ها و نقش‌های تاریخی، سنتی و موروثی در روند مبارزه اجتماعی و سیاسی شرکت جوید، می‌تواند امتیازات و حقوق از دست رفته اجتماعی و انسانی خود را بتدریج باز پس گیرد و در روند تکامل جامعه، نقش مؤثری ایفا کند. مبارزه برای رفع ستم جنسی از زنان و تأمین حقوق اساسی آنها، مبارزه‌ای است علیه استبداد و نابرابری در همه عرصه‌ها، در مقابله با هر نوع سوءاستفاده و بهره‌برداری و تحقیر غیرانسانی آنها، برای طرد و حذف هرگونه محدودیت و حصار غیرانسانی، و ایجاد تحول در بینش‌ها و فرهنگ‌ها و سنت‌های عقب‌مانده زن‌ستیز. این تلاشی است عمیقاً دموکراتیک و حق‌طلبانه، همه جانبه و درازمدت که باید مورد تشویق و حمایت واقعی همه اقشار جامعه و نیز مردان آزاداندیش قرار گیرد.

نباید «مسئله زن» را فقط به بعد طبقاتی و ستم نظام سرمایه‌داری تقلیل داد و تنها و تنها از این زاویه طبقاتی و اقتصادی به حقوق و خواستهای زن توجه کرد و نیز نباید «مسئله زن» را تنها در بعد جنسی خلاصه کرد و حقوق زن را تنها از زاویه آزادی روابط جنسی یا عشق آزاد نگریست که انگار مشکل و معضل اصلی زن در نداشتن آزادی کامل برای ارضای غرایز جنسی آنها است و یا مثلاً با برداشتن چادر و روسری، زنان مدرن و برابر حقوق با مردان می‌شوند.

چگونه زنان می‌توانند تصویری مثبت و مؤثر از خود نشان دهند، وقتی که از هر عرصه مهم و جدی دور نگه داشته شوند و به آنان جز کارهای کوچک و بی‌ارزش سپرده نشود، وقتی که در عرصه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ستمی مضاعف علیه آنها اعمال می‌شود و حقوق اساسی آنها توسط حکومت و نیز

مردسالاران و با اعمال قوانین و سنت ضد زن نقض و لگدمال شود، وقتی که با اعمال تبعیضات جنسی در تحصیل آنها در برخی رشته‌های عملی و حتی از ورزش آنها آنگونه که میل دارند جلوگیری شود، وقتی که کار برابر آنها با مردان نادیده گرفته شود و ثمره رنج و کار و دسترنج آنها هم از جانب انگل‌های اجتماع و هم از جانب «آقا بالاسرهایشان» مورد تعرض و دستبرد قرار گیرد، وقتی که حق آنها برای شرکت فعال و گسترده در امور سیاسی و اداره کشور تا عالی‌ترین سطوح نقض و نادیده گرفته شود، وقتی که حق اظهار نظر جدی و مؤثر در امور زندگی خصوصی و خانوادگی از آنها سلب شود، وقتی که از مهربانی و دلسوزی و عطوفت آثار برای مطیع ساختن آنها سوءاستفاده شود، وقتی خیرخواهی و فداکاری و از خود گذشتگی داوطلبانه آنها باعث شود تا آنها در دام حيله و فریب و نیرنگ گرفتار شوند، وقتی زنان مایملک مردان قلمداد شوند که تنها باید در چارچوب خانه و آشپزخانه و اتاق خواب به تأمین امیال و نیازهای جسمی و جنسی مردان بپردازند، وقتی باید برای کار و تحصیل و تفریح کردن و چگونه لباس پوشیدن و گردش رفتن و با دیگران معاشرت کردن از مردان اجازه بگیرند، وقتی به زن به عنوان موجودی از نظر فکری ناتوان و از نظر اجتماعی ضعیف و نامطمئن نگاه شود که تنها باید مطیع باشد، حق بلند حرف زدن، حق بلند حرف پدر و برادر و شوهر، حق بلند خندیدن نداشته باشد بلکه باید «آهسته برود و آهسته بیاید» و «سره به زیر باشد و به هیچ مردی نگاه نکند» و مسئولیت حفظ و کنترل و هدایت آنها فقط توسط «مردش» صورت پذیرد، وقتی که حقوق اساسی و انسانی آنها قانوناً و رسماً و عرفاً نقض شود، اصل برابری آنها با مردان نفی گردد و رسماً زنان نصف مرد به حساب آیند، وقتی که هرگونه تبعیض و تحقیر و محرومیت و تمکین‌پذیری از شیر به زنان تحمیل می‌کند تا فقط مردان با داشتن انواع امتیازات و از جمله حق طلاق و حق ریاست خانواده حق حضانت فرزند و تعدد زوجات آنگونه که می‌خواهند لذت ببرند، و وقتی که حق انتخاب آزادانه زنان در عرصه ازدواج و تعیین همسر یا در عرصه انتخاب و ادامه تحصیل و کار و شغل یا گزینش مسیر زندگی اجتماعی و سیاسی، نقض و لگدمال شود. رهایی یافتن از این بدبختی‌ها، جز با الغای قوانین زن‌ستیز، رفع تحمیلات و محدودیت‌های اجباری غیرانسانی علیه زنان، ارتقاء فرهنگ و بینش عمومی جامعه نسبت به زنان، و جز با تسلیم شدن به قوانین و اندیشه‌ها و افکار واپسگرایانه و جاهلانه، امکان‌پذیر نیست.

- برای رفع تبعیضات علیه زنان و تأمین حقوق اساسی و انسانی آنها، نه فقط عدم تسلیم زنان به شرایط اسارت‌بار و تشدید مبارزه استوار آنها در تحقق حقوق خود، بلکه آگاهی و هبستگی زنان در گسترش این مبارزه حق‌طلبانه و نیز یاری و حمایت آگاهانه مردان ضروری است. مردان باید درک کنند که تنها در گسترش همه‌جانبه تلاش حق‌طلبانه زنان است که قادر خواهند بود تا مادران، خواهران، همسران و یاران اجتماعی خود را از آسیب بیماری‌های خطرناک اجتماعی مصون بدارند و تمامی جامعه را نجات بخشند. مردان آزاداندیش درک می‌کنند که فرصت برابر، یک حق است و نه امتیاز. هبستگی و اتحاد با تلاشهای حق‌طلبانه زنان به خاطر اعتلای شخصیت و مقام زنان و تأمین حقوق انسانی و برابر آنها با مردان، وظیفه همه مردانی است که رهایی زن را جزئی از رهایی انسان می‌دانند و خود را همسنگر این رهایی.

جامعه‌ای که نیمی از آن
(زنان) دارای حقوق
برابر با نیم دیگر (مردان)
نیستند، به شدت بیمار و
عقب مانده است.